



The Theoretical Framework of State-Corporate Crimes in light of Critical Criminology

Azade Sadeghi¹  | Mohammad Hossein Masroor² 

1. Corresponding Author: Assistant Professor, Criminal Law and Criminology, Faculty of Law & Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: az.sadeghi@umz.ac.ir
2. MA. Student, Criminal Law & Criminology, Faculty of Law & Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: m.masroor08@umail.umz.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Manuscript Received:
29 April 2024
Final revision received:
22 September 2024
Accepted:
13 November 2024
Published online:
10 December 2024

Keywords:

*State-corporate crimes,
Neoliberalism,
Capital,
Deregulation,
Regulation*

ABSTRACT

The nexus among states and corporations to fulfill welfare, collective progress, environmental protection and so on seems vital and inevitable which we can't regard in other ways. But critical criminologists reveal complicated facts of this proposition which seems easy and they reveal any facts about damaging which comes from states and corporations and also reveal any states responsibility which they were inconsiderate about it. The theoretical considerations in this field, under the framework of state-corporate crimes, stem from the critics' efforts to examine those behaviors that, in the shadow of cooperation between states and corporations, harm us and our environment, yet are considered so normal that the idea of their criminality seems impossible. By examining the theoretical framework of state-corporate crimes, the article discusses which environment or environments can enable the criminal cooperation of these institutions and how states can jointly operate with corporations in a harmful manner. Using a descriptive-analytical method, the article concludes that neoliberalism, with the idea of capital accumulation between states and corporations, establishes an inseparable link. Thus, through the mechanisms of deregulation and regulation, states exert all their efforts to remove obstacles that may arise for corporations, and in this way, they manage capital side by side with corporations.

Cite this article: Sadeghi, Azade; Masroor, Mohammad Hossein. (2024). "The Theoretical Framework of State-Corporate Crimes in light of Critical Criminology", *Criminal Law and Criminology Studies*, 54 (1): 209-240, DOI: <https://doi.org/10.22059/IQCLCS.2024.375630.1912>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

<https://doi.org/10.22059/IQCLCS.2024.375630.1912>



چارچوب نظری جرائم دولتی شرکتی در پرتو جرم‌شناسی انتقادی

آزاده صادقی^۱ | محمدحسین مسرور^۲

۱. نویسنده مسئول: استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.
رایانامه: az.sadeghi@umz.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.
رایانامه: m.masroor08@umail.umz.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۱۰

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۳/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۸/۲۳

تاریخ انتشار:

۱۴۰۳/۰۹/۲۰

کلیدواژه‌ها:

جرائم دولتی شرکتی،

سرمایه،

مقررات‌زدایی،

مقررات‌گذاری،

تئولیبالیسم

رابطه میان دولت‌ها و شرکت‌ها برای تحقق اهدافی مانند رفاه، پیشرفت همگانی و حمایت از محیط زیست اگرچه بسیار حیاتی، بدیهی و ساده می‌نمایند، جرم‌شناسان انتقادی از این گزاره به ظاهر ساده، حقایق پیچیده‌ای را برملا می‌کنند و پرده‌هایی را که آسیب دولت‌ها و شرکت‌ها را مخفی کرده‌اند، کنار می‌زنند. مجموعه ملاحظات نظری این حوزه تحت چارچوب جرائم دولتی شرکتی حاصل تلاش‌های منتقدان برای بررسی آن دسته از رفتارهایی است که زیر سایه همکاری دولت‌ها و شرکت‌ها به ما و از جمله محیط زیست آسیب می‌زند و در عین حال به اندازه‌های عادی به حساب می‌آید که تصور مجرمانه بودن آنها غیرممکن به نظر می‌رسد. این مقاله با بررسی چارچوب نظری جامع جرائم دولتی شرکتی، این مسئله را به بحث می‌گذارد که چه بستری می‌تواند امکان همکاری مجرمانه این نهادها را محقق سازد و دولت‌ها چگونه می‌توانند با شرکت‌ها در این مسیر آسیب‌زا، با آنها همراه شوند. با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی این نتیجه به دست آمد که تئولیبالیسم با ایده انباشت سرمایه میان دولت‌ها و شرکت‌ها پیوندی ناگسستنی برقرار کرده است و بدین‌سان، دولت‌ها از طریق سازوکار مقررات‌زدایی و مقررات‌گذاری، تمام کوشش خود را برای حذف موانع احتمالی موجود بر سر راه شرکت‌ها صرف می‌کنند تا شانه به شانه شرکت‌ها مدیریت سرمایه را بر عهده گیرند.

استناد: صادقی، آزاده؛ مسرور، محمدحسین. (۱۴۰۳). چارچوب نظری جرائم دولتی شرکتی در پرتو جرم‌شناسی انتقادی، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۵۴ (۱)، ۲۴۰-۲۰۹. DOI: <https://doi.org/10.22059/IJQCLCS.2024.375630.1912>



© نویسندگان

<https://doi.org/10.22059/IJQCLCS.2024.375630.1912>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

در سال‌های اخیر مخالفت‌ها زیادی علیه جرم‌شناسان انتقادی در خصوص اصرار بر استفاده از واژه «جرم» در مطالعات جرم‌شناسی مطرح شده است. مخالفان معتقدند که قدرتمندان به طرق متعدد به شهروندان آسیب می‌رساند و در عین حال با سوءاستفاده از خلاهای قانون مجازات و اینکه رفتارهای آسیب‌رسانشان قانوناً جرم نیست، از دریافت واکنش اجتماعی مناسب، طفره می‌روند. به همین سبب، بهتر است واژه آسیب جایگزین جرم شود تا بتواند گستره مفهومی بیشتری را در برگیرد. آسیب اجتماعی‌شناسان^۱ که گاه به‌عنوان جایگزین (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۲۵) و گاه نیز نسخه قرن بیست‌ویکمی جرم‌شناسی معرفی می‌شوند، از یک سو و طرفداران رویکرد آسیب اجتماعی از سوی دیگر، جریان جرم‌شناسی جریان اصلی را متهم به بی‌اعتباری، انکار واقعیت‌ها، توجه ناکافی به حقوق انسانی و ناتوانی در کشف حقیقت می‌کنند، معتقدند که خیمه‌شب‌بازی این نوع جرم‌شناسی بایستی هرچه زودتر تمام شود؛ در واقع، جرم‌شناسی جریان اصلی به اندازه‌ای خود را در اختیار دولت‌ها قرار داده و مشکلات جرم را بر سر بزهداران و بزهدیدگان نهاده و دست‌های گروه‌های قدرتمند را تطهیر کرده است که دیگر ادامه دادن به آن عقلایی نیست. هر چقدر هم جرم‌شناسان منتقد بکوشند، در نهایت، سلطه دولت بر جرم‌انگاری و مطالعات جرم‌شناسی، جای هیچ‌گونه دفاعی را باز نمی‌گذارد. به بیانی دیگر، جرم‌شناسی انتقادی در چارچوب تلاش برای جرم‌انگاری یا جرم‌زدایی به مبارزه می‌پردازد، ولی دولت‌ها بر حوزه جرم‌انگاری به لحاظ قانونی سلطه دارند و بنابراین اجازه جرم‌انگاری رفتارهای آسیب‌رسانشان را نمی‌دهند و از همین خلأهای قانونی مستمر برای آسیب‌رسانی و در عین حال تأمین منافعی استفاده می‌کنند. بر همین اساس، مطالعات جرم‌شناسی انتقادی در بسیاری اوقات به لحاظ تأثیرات عملی به بن‌بست می‌رسد. بنابراین، باید رشته امور به دست آسیب‌اجتماعی‌شناسان یا طرفداران رویکرد آسیب اجتماعی سپرده شود تا حقوق انسانی و زیست‌کره بهتر تأمین شود (ناظمی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۵۳-۳۵۵).

در مقابل، جرم‌شناسان انتقادی با اصرار بر استفاده و تمرکز بر واژه جرم، معتقدند یکی از قرائنی که نشان می‌دهد دانش جرم‌شناسی راه تکامل را می‌پیماید، این موضوع است که بسیاری از جرم‌شناسان تمام تلاش‌های خود را به کار گرفته‌اند تا رفتارهای گروه قدرتمند در جامعه همچون شرکت‌ها و دولت‌ها را جرم‌انگاری کنند (Braithwaite, 2020: 62-63). معنای جرم در گذر تحولات تکامل می‌یابد و این وظیفه جریان انتقادی است که معنابخشی کند.^۲ در واقع،

1. Zemiology

۲. سرسختانه از حیث جرم‌شناسی انتقادی در برابر حمله‌های آسیب‌اجتماعی‌شناسی دفاع می‌کنیم و معتقدیم که ریشه‌های دانش جرم‌شناسی محکم‌تر از آن است که با انتقادات این‌چنینی، سست شود. جرم‌شناسان انتقادی این فرض که جرم بایستی

جرم‌شناسان انتقادی خرق عادت می‌کنند؛ برای نمونه در فضایی که شرکت‌ها از انسان‌ها برای توسعه روابط اجتماعی و اقتصادی سبقت می‌گیرند و دولت‌های داعیه‌دار حقوق بشر، از فایده‌های سرشار وجود دولت برای تحقق عدالت، صلح، دموکراسی و غیره سخن می‌سرایند و تلاش می‌کنند تا برخورداری از زندگی خوب را به وجود دولت گره بزنند، جرم‌شناسان منتقد دعوت به‌ترتدید در موضوعات به ظاهر بدیهی می‌کنند. در واقع، یکی از محل‌های نزاع میان جرم‌شناسی و آسیب اجتماعی شناسی دقیقاً از دل مطالعات مربوط به آسیب‌های دولت‌ها و شرکت‌ها سر برمی‌آورد و از همین نقطه اختلافاتشان شروع می‌شود. با آغاز مدرنیسم، رؤیای داشتن یک جامعه توسعه‌یافته مستلزم آن بود تا شرکت‌ها از امتیازات در حال افزایش بهره‌مند شوند و در چنین شرایطی به‌طور طبیعی مسئولیت کیفری آنها کاملاً بی‌هوده به‌نظر می‌رسید، اما آنچه به‌نظر اکنون بی‌معناست، چشم بستن بر واقعیت‌ها و به خواب بردن جامعه‌ای است که از ظلم‌ها و آسیب‌ها به درد آمده است؛ دولت‌ها، شرکت‌ها و گاه هردو آنها در ترکیبی نو، بیماران می‌کنند، محیط زیست‌مان را با سرعت به سمت نابودی می‌برند و با قدرت به آزادی‌هایمان هجوم می‌آورند و در نهایت با ظاهری آراسته به انواع حيله‌ها و فریب‌ها، همه مسئولیت‌ها را بر گردن عناصر خرد یا خطاهای انسانی کوچک و یا پیشرفت جامعه و ضرورت فداکاری نسل بشری برای ادامه حیات، می‌اندازند و خود را بر اساس قانون و استناد به قواعدی همچون اعمال حاکمیت فاقد مسئولیت می‌شناسند (عبداللهی و فرازمهر، ۱۳۹۸: ۲۷۹). بنابراین، وظیفه ماست که تردستی‌های ماهرانه آنها را نقش بر آب و دوچهره بودن آنها را افشا کنیم؛ شاید تصور می‌کردیم که دولت یار ماست، ولی به باور جرم‌شناسان انتقادی همه چیز از اساس بر پایه دروغی بزرگ ساخته شده است؛ دولت‌ها از ما محافظت نمی‌کنند، بلکه کار اصلی‌شان جانبداری از شرکت‌ها و سرمایه‌داران است و حتی در اعتراض‌های مردم علیه شرکت‌ها، همیشه سراسیمه از پلیس برای حمایت از آنان استفاده می‌کنند. در واقع، هر دولت بنا به آرایش سیاسی خود، جهت افزایش منافع مالی و سیاسی، در قالب همکاری مستقیم یا غیرمستقیم با شرکت‌ها همکاری می‌کند؛ امکاناتی را به آنان بخشیده یا راهشان را با مانع‌زدایی هموار می‌کند. حال، اگر رفتار دولت‌ها به آسیب به اشخاص بینجامد و این کارکرد آسیب‌زا محصول توافق دولت‌ها و شرکت‌ها برای برداشتن سهم خود از سفره مشترک منافع مالی باشد و بدون لحظه‌ای تردید منافع سرمایه به‌عنوان اراده عمومی به جامعه تحمیل شود، چرا بایستی فقط تماشاگر باشیم؟ چرا نمی‌توانیم در برابر این مشکل بایستیم؟

همیشه یک معنا را بازتاب دهد، رد و به ضرورت تحول معنای جرم با توجه به تغییرات جامعه تأکید می‌کنند و همین پیچیدگی‌های معنای جرم است که تحقیقات جرم‌شناسی انتقادی را به آینده توسعه می‌دهد؛ درحالی‌که آسیب‌اجتماعی‌شناسی با ساده‌سازی از این پیچیدگی‌ها که اصل قضیه هستند، صرف‌نظر می‌کند.

مسئله اصلی پژوهش حاضر دقیقاً از همین جا شکل می‌گیرد که چگونه می‌توانیم در چارچوب مطالعات جرم‌شناسی انتقادی، آن دسته از همکاری دولت‌ها و شرکت‌ها را که به آسیب به انسان‌ها یا زیست‌کره می‌انجامد، تبیین و از جرم‌انگاری آنها دفاع کنیم؟ گروهی از جرم‌شناسان صرف‌نظر از اینکه طرفدار آسیب اجتماعی‌شناسی یا جرم‌شناسی انتقادی باشند، چارچوب نظری جدید جرائم دولتی شرکتی^۱ را ارائه کرده و معتقدند که این نوآوری بهتر از جرائم دولتی یا شرکتی می‌تواند مشکل را مشخص، ویژگی‌ها و بسترهای شکل‌گیری همکاری را تبیین و مجرمیت آنها را حقیقی نشان دهد (Rothe, 2020: 9-10). ما نیز بی‌آنکه بحث را به درون نزاع بر سر دعوای جرم‌شناسان و آسیب‌اجتماعی‌شناسی بر سرکنارگذاشتن مفهوم جرم و پذیرش مفهوم آسیب بکشانیم، تمرکز را بر شناخت واقعیت اجتماعی جرائم دولتی شرکتی خواهیم گذاشت. به این ترتیب، بخش اول مقاله قرار است بر این مسئله تمرکز کند که چرا به چارچوب نظری جدید در مطالعات انتقادی نیاز داریم و از این درهم‌آمیزی جرائم دولتی و شرکتی، چه رفتارهایی مرادمان خواهد بود. ابتدا مفاهیم جرم‌شناسی انتقادی و نئولیبرالیسم را معرفی و سپس بررسی می‌کنیم که جرم‌شناسی انتقادی چرا به جرائم دولتی شرکتی به‌گونه‌ای ویژه می‌اندیشد و چگونه آن را تبیین می‌کند. افزون بر این، درک ماهیت جامعه‌ای که این جرائم در آن احتمالاً رخ می‌دهد و نیز بدنام‌سازی قدرتمندان آسیب‌رسان یا مجرم جزو اولویت‌های مطالعات انتقادی است؛ این نظریه‌ها به ما کمک می‌کنند تا ببینیم آسیب‌رسانی در چه بستری شکل می‌گیرند و خالقان این وضع نابسامان چه کسانی‌اند؟ بر همین اساس، بخش دوم مقاله درون‌مایه اصلی که وحدت و انسجام را در سرتاسر همکاری‌های مشترک دولت‌ها و شرکت‌ها برقرار می‌کند، به نئولیبرالیسم و اقتصاد سیاسی جرم مرتبط می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه اینها در کنار هم، داستانی ساختگی را خلق کرده‌اند که دولت‌ها فقط به فکر ما انسان‌ها هستند، درحالی‌که سرمایه به‌عنوان منبع تأمین قدرت دولت‌ها و شرکت‌ها، پیوندی ناگسستی میانشان برقرار و آنها را تا همیشه به هم وابسته می‌کند. در پایان، بخش ملموس این همکاری‌ها را مطالعه می‌کنیم؛ دولت‌ها در بستر مقررات‌گذاری و مقررات‌زدایی، عملاً شرکت‌ها را در جست‌وجوی سود بیشتر که روی دیگر آن احتمالاً آسیب‌رسانی است، همراهی می‌کنند و آنچه در نهایت به‌رغم خودنمایی، توجهی را به خود جلب نمی‌کند، زیان‌ها و آسیب‌های وارد به انسان‌ها و محیط زیست است.

یادآور می‌شویم که پژوهش‌های حوزه جرائم شرکتی، دولتی و دولتی شرکتی از طریق مطالعه موردی پیشرفت چشمگیری داشته و توانسته است ابعاد و حوزه‌های مختلف همکاری‌های مشترک را بشناساند. برخی از این مطالعات ضمن مفهوم‌شناسی جرائم دولتی یا شرکتی، تلاش کرده‌اند تا گونه‌شناسی از این جرائم را ارائه دهند. برخی دیگر نیز این جرائم را در چارچوب یک

مطالعه موردی تحلیل و سیاست‌های پیشگیری از وقوع آنها را برشمرده‌اند. بنابراین، مطالعات به‌طور کلی بر مفهوم‌شناسی، گونه‌شناسی و سیاستگذاری راجع به این جرائم متمرکز بوده‌اند و در عین حال در هیچ‌یک جرائم دولتی و شرکتی به صورت مستقل تحلیل نشده‌اند (شیری و جعفرپورصادق، ۱۴۰۰؛ غلامی و غلامی، ۱۳۹۹؛ دانش ناری و عباسی مرویان ۱۴۰۲؛ شاملو و دانش ناری، ۱۳۹۷: ۶۰). این مقاله قصد تمرکز بر این مطالعات موردی و یا موازنه آنها با مواردی از آسیب‌هایی که می‌توانیم در نظام عدالت کیفری ایران به حساب جرائم دولتی شرکتی بنویسیم، ندارد؛ زیرا جهت‌گیری‌های این‌چنینی در مرحله اول نیازمند شناخت کامل چارچوب نظری این نوع جرائم است؛ پژوهش حاضر می‌خواهد از مانع موهوم ناآگاهی بگذرد و با شکست حد و مرزهای موجود، دولت‌ها و شرکت‌ها را در قامت مجرمان بااستعدادی ترسیم کند که همکاری‌ها و ایراد آسیب‌هایشان به یک لحظه و یا یک رخداد محدود نمی‌شود، بلکه علقه‌های مشترک، حقیقت را طور دیگری نشان می‌دهد. مقاله این چارچوب نظری را تحلیل و بررسی‌های موردی را به پژوهش‌های آینده واگذار می‌کند، بنابراین دغدغه اصلی شناخت جرائم دولتی شرکتی در پرتو مطالعات جرم‌شناسی انتقادی خواهد بود.

۲. چارچوب مفهومی

۲.۱. جرم‌شناسی انتقادی

جرم‌شناسی انتقادی، به‌مثابه یک رویکرد نظری و حوزه مطالعاتی که در جنبش‌های انتقادی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایالات متحده ریشه دارد، در نسخه‌های اولیه خود، با روش دیالکتیک مارکسیستی، مفاهیم سنتی جرم و عدالت را به چالش کشیده و توجه ما را به سوی زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جرم و انحراف، جلب می‌کند. در تعابیری جرم‌شناسی انتقادی را رادیکال می‌نامند؛ به‌عبارتی در خوانش ابتدایی از جرم‌شناسی انتقادی، همسو با قرابت آن به جریان‌های معترض علیه تبعیض نژادی، جنسیتی، طبقاتی و قومی، با نوعی رادیکالیسم مواجهیم. با وجود این، جرم‌شناسی انتقادی پس از خارج شدن از سلطه مطالعات مارکسیستی با منش اعتراضی نسبت به نابرابری‌های ناشی از توزیع ثروت و قدرت در جامعه، سیاست‌های جرم‌انگاری و جرم‌زدایی را تحلیل کرده و به‌طور کلی اصلاحات در ساختارهای جرم و مجازات را دنبال می‌کند (نجفی‌ابرنآبادی، ۱۳۹۷: ۲۴۰-۲۴۱). در واقع، جرم‌شناسان انتقادی با نقد تعاریف رسمی و قانونی مفهوم جرم، دروازه را به سوی هستی‌شناختی جدیدی از جرم می‌گشاید، سپس با نگاهی فنی و به زبان قانون تغییر رویکرد را مطالبه می‌کنند. به این صورت که با ابتدا بر طرح نظریه‌های مختلف در چارچوب مسئله‌های اجتماعی استدلال می‌کنند که جرم‌انگاری کنشی فرایندمحور و هدفمند است که در تضاد منافع گروه‌های قدرتمند در مقابل گروه‌های فاقد قدرت، بر ساخته می‌شود

(میرمجیدی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴۸) و از این طریق بر نقش روابط قدرت در تعریف و کنترل جرم تأکید دارند و نشان می‌دهند که چگونه منافع قدرتمندان در گفتمان‌های غالب در جامعه، تعاریف جرم و مجرم را شکل می‌دهند. به‌طور خاص، جرم‌شناسی انتقادی به‌مثابه یک حوزه مطالعاتی و چشم‌انداز علمی مفهوم جرم را در بستر نابرابری‌های فرهنگی، جنسیتی، قومی، نژادی و اقتصادی می‌کاود و عملکرد سیستم عدالت کیفری را به‌عنوان ابزاری برای حفظ نظم اجتماعی موجود، جهت نیل به‌سوی مطلوب مورد انتقاد قرار می‌دهد. بنابراین با چنین نقطه ثقلی، جرم‌شناسی‌های انتقادی مختلفی وجود دارد که با استفاده از روش‌های متفاوت کیفی و در برخی موارد کمی شاخه‌های نظری متنوعی را در این حوزه توسعه داده‌اند. گروهی با آسیب‌شناسی اقدامات علیه محیط زیست، جرم‌شناسی سبز را مفهوم‌سازی کرده و در گذر زمان حوزه‌های متنوعی از جمله آب، هوا، جانوران، جنگل‌ها و منابع طبیعی و در سال‌های اخیر تغییرات اقلیمی را بررسی کرده‌اند. گروهی درک جرم را به‌عنوان یک مسئله برآمده از احساسات و نه لزوماً انتخاب عقلانی معرفی و جرم‌شناسی فرهنگی شکل داده‌اند و در ادامه مطالعات، بر پرابلماتیزه کردن بازنمایی رسانه‌ای از جرم تأکید می‌کنند. گروهی دیگر با تکیه بر اندیشه پست‌مدرنیسم، جرم و جرم‌شناسی را در بستر این طرز تفکر بررسی و دیدگاه‌های مدرنیسمی را نقد کرده‌اند (نجفی ابرندآبادی و گلدوزیان، ۱۳۹۷: ۱۱-۱۵). آسیب‌های زندان بر محکومان هم بخش دیگری از مطالعات توسعه‌مدار جرم‌شناسان محکومان بوده که این بار فضای زندان به لحاظ انتقادی موضوع تحلیل بوده است. از سوی دیگر، جرم‌شناسان فمینیست و واقع‌گرایان چپ هریک با تمرکز بر زنان و گروه‌های ضعیف در جامعه، موقعیت در حاشیه این گروه را به‌واسطه عملکرد آسیب‌زای نظام عدالت کیفری آشکارسازی کرده‌اند. بدین ترتیب، با توجه به تمرکز جرم‌شناسی انتقادی بر نابرابری، می‌توانیم در گذر زمان شاهد توسعه قلمرو مطالعاتی به حوزه‌های جدیدی باشیم (دکسردی، ۱۳۹۲: ۲۸-۳۱). جرم‌شناسی روایتی و جرم‌شناسی جرائم قدرتمندان دو نمونه از شاخه‌های هستند که در سال‌های اخیر انسجام بیشتری به خود گرفته‌اند و در ادامه با توجه به رویکرد مقاله، بر جرم‌شناسی جرائم قدرتمندان تمرکز خواهیم کرد.

۲.۲. نتولیرالیسم

لیبرالیسم به‌عنوان برآیند فردگرایی^۱ در عصر خردگرایی، مجموعه‌ای از روش‌ها، سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی را توصیف می‌کند که هدفشان فراهم کردن آزادی هرچه بیشتر برای فرد است (آشوری، ۱۴۰۱: ۲۸۰). یکی از مهم‌ترین حوزه‌های این سنت، لیبرالیسم اقتصادی است که در چارچوب آن آموزه‌هایی همچون دست‌پنهان بازار، رقابت آزاد، محدودیت دخالت دولت و تقسیم

1. Individualism

تخصصی امور، مبنای سیاستگذاری اقتصادی قرار می‌گیرد. البته این سیاست‌ها عاری از ضعف نبوده و اغلب به دلیل گسترش نابرابری اقتصادی، شکل‌گیری رکود و ایجاد شرایط کاری نامناسب برای کارگران به آن نقدهای جدی وارد شده است. درست به دلیل همین ضعف‌ها، با پدید آمدن جنبش‌های کارگری و با ظهور اقتصاد کینزی، در دوره‌های دولت‌ها با درون‌مایه لیبرالیسم اقتصادی به‌سوی نظریه دولت رفاه تغییر مزاج دادند، اما دیری نپایید که جریان‌های سرمایه‌داری بار دیگر با ندای کسری بودجه دولتی و افزایش تورم قیمت‌ها، از زمینه‌های تاریخی همچون فروپاشی بلوک شرق و پیدایش مکتب اقتصادی شیکاگو، استفاده کردند و به سردمداری سیاستمداران محافظه‌کاری همانند مارگارت تاچر و ریگان، صفحه‌ای جدید در سیاستگذاری اقتصادی رقم زدند (شیرعلی، ۱۳۹۹: ۱۹۵-۱۹۷). بدین‌سان، مفهوم نئولیبرالیسم، سوپه‌نوین لیبرالیسم، از دهه ۱۹۷۰ با ظهور فیلسوفان اقتصادی از جمله میلتون فریدمن، لودویگ فون میزس و شاگرد او فردریش هایک، به‌عنوان بستری برای اعمال سیاست‌های نوین اقتصادی مبتنی بر جداسازی دولت از اقتصاد، شکل گرفت. بسیاری ظهور نئولیبرالیسم را پاسخی به دوران پساجنگ سرد می‌دانند، چراکه اقتصاد آمریکا به دلیل محوریت دلار در تبادلات مالی بین‌الملل دست بالا را داشته و بنابراین سیاستگذاری‌های اقتصادی این کشور، قبله‌گاه موفقیت اقتصادی برشمرده می‌شد. سیاست‌هایی که مبنی بر آموزه‌های نئولیبرالیسم با شعار جهانی شدن اقتصاد، خواهان نفی هرگونه مداخلات دولتی در عرصه بازار و قیمت‌گذاری بوده و شاخص‌های ذیل را به‌عنوان آموزه‌های برتر این دیدگاه برجسته کرده است:

- خصوصی‌سازی^۱: غیر ملی کردن صنایع و واگذاری اموال بخش عمومی به اشخاص و نهادهای خصوصی، اغلب به سه روش انتقال کلی یا جزئی مالکیت از طریق واگذاری در بهابازار یا برگزاری مزایده، حفظ مالکیت و واسپاری فعالیت‌ها به روش پیمانی و درنهایت خصوصی‌سازی خزنده از طریق جذب سرمایه یا اعطای امتیاز نهاد عمومی به بخش خصوصی، صورت می‌گیرد (شمس، ۱۳۷۲: ۴۳).

- مالی‌سازی^۲: فرایندی است که به‌واسطه نقش فزاینده انگیزه‌های مالی، بازارهای مالی، کنشگران و نهادهای مالی در عملکرد اقتصادهای ملی و بین‌المللی (Epstein, 2005)، دارایی‌های ملموس مانند املاک، اموال، کالاها و یا حتی غیرملموس همچون بدهی‌ها به ابزارهای مالی مانند سهام، اوراق مشارکت و قرضه، سپرده‌های بانکی و امثالهم تبدیل شوند. در این فرایند مؤسسات مالی، بانک‌ها، صندوق‌های سرمایه‌گذاری و بهابازار و کارگزاری‌ها، با کارکرد هدایت نقدینگی‌ها و دارایی‌های ملموس به بازارهای مالی، نقش برجسته‌ای پیدا می‌کنند.

1. Privatization
2. Financialization

- مقررات‌زدایی^۱: به حذف تدریجی نظام‌های کنترل و اخذ مجوز در عرصه اقتصادی را در این حوزه به‌طور کلی مقررات‌زدایی نام گرفته است. به‌عبارتی، زدودن تدریجی مقررات مانع، ساده‌سازی قوانین و محو عواملی که مانع تسریع فرایندهای تولید، عرضه و تقاضا می‌شوند و کنار گذاشتن آن دسته از مقررات دولتی که سود را کاهش می‌دهند (مانند حذف قوانین بهداشت و ایمنی در محیط کار)، در دستور کار قرار می‌گیرد (غلامی دون و کسای، ۱۴۰۰: ۱۳۳).

در پرتو جهانی شدن اقتصاد، نهادهای اقتصادی بین‌الملل مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، سیاست‌های نئولیبرال را بر کشورهای در حال توسعه در قالب بسته سیاستی تعدیل ساختاری تجویز کردند. امروزه آثار زیانبار این سیاست‌ها در این کشورها به‌خوبی روشن شده است؛ خصوصی‌سازی در مرحله‌ای انجام گرفت که طبقه متوسط قدرتمندی وجود نداشت و بنابراین دولت به‌جای اعمال حاکمیت بر اموال عمومی، رو به تصدی‌گری آورده است. امری که با زمینه عدم شفافیت و فقدان قوانین تعارض منافع، هم‌نشینی دارد و به بروز فساد منجر می‌شود. از سوی دیگر، مالی‌سازی مختوم به بازارسازی اعتباری شده و از یک‌سو به‌جای صرف سرمایه‌های بخش خصوصی در بخش تولید و صنعت، دلالی و بنگاهداری بانکی و کارگزاری را رواج داده، و از سوی دیگر با ناپایدار کردن فضای اقتصادی و ایجاد نوسان، اموال بازیگران کوچک به‌بازار را به یغما برده است. در خصوص مقررات‌زدایی، دولت به کاهش تکالیف اقتصادی خود روی آورده و برای بروز آسیب‌های اجتماعی زمینه‌سازی کرده است. با توجه به این آسیب‌های فراوان، گروهی از لیبرال‌های امروزی می‌کوشند در پرتو اصل برابری لیبرالی، رفاه عمومی را بجویند و برای علاج بی‌عدالتی آزادی طبیعی را از معنای برابری صوری فرصت‌ها فراتر ببرند و از این طریق، محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی را تا حد امکان برطرف کند. بر این مینا، آرمان اصل برابری لیبرالی تأمین آغازگاه برابر برای همگان است تا کسانی که استعدادها و ظرفیت‌های طبیعی مشابه و اراده استفاده از آنها را دارند به اندازه یکدیگر امکان توفیق به رغم جایگاه اولیه‌شان در نظام اجتماعی، یعنی فارغ از طبقه درآمدی‌ای که در آن به دنیا آمده‌اند، داشته باشند. بنابراین، در همه قشرهای جامعه باید کمابیش یکسان امکانات فرهنگی و مجال پیشرفت برای کسانی که به یک اندازه انگیزه و استعداد دارند، موجود باشد (سندل، ۱۴۰۰: ۹۱).

۳.۲. مفهوم جرائم دولتی شرکتی

با آنکه تصور می‌شد مطالعات جرم‌شناسی اغلب روی پاشنه جرائم خیابانی بچرخد و تحقیقات این حوزه متر و معیاری برای اعتبار و شهرت پژوهش‌ها به‌شمار آید، بالأخره کسانی آمدند که یکدستی جریان موجود را برهم زدند و با توسعه تفکرات جرم‌شناسی، ریشه‌های جریانی جدید را

1. Deregulation

شکل دادند. فراخوان ساترلند درباره جرائم یقه‌سفیدها، مهم‌ترین دعوت ناهمگن با جرم‌شناسی‌های آن دوره به حساب می‌آید که هرچند تا مدت‌ها غریب و تنها باقی ماند، ولی در نهایت توانست همه آنانی را که با جرم‌شناسی جریان اصلی مخالف بودند، دور هم جمع کند تا وارونه‌سازی هر آنچه پوزیتیویست‌ها برای دولت‌ها نوشته بودند، پی بگیرند. به این ترتیب، جرم‌شناسی ابتدا بر جرائم خیابانی متمرکز بود و با مطالعات ساترلند، حوزه مطالعاتی جدیدی به روی محققان باز شد (قورچی‌بیگی، ۱۳۹۸: ۲۱۸). بر این اساس، کوینی همراه با کلینارد، مفهوم جرائم یقه سفیدی را با تقسیم بر دو نوع جرائم شرکتی و جرائم شغلی به‌روزرسانی می‌کنند (Kramer et al., 2002: 264). به‌بار نشستن جرم‌شناسی انتقادی به بهترین نحو توانست بر این موج نو فرمان براند و چارچوب‌های نظری متنوع جدید را تحت نام «مطالعات انتقادی حوزه جرائم قدرتمندان»^۱ به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های خود سر و سامان بدهد. در سایه این اجتماع همگانی، مفاهیم، ایده‌پردازی‌ها و نظریه‌مهندسازی موضوعاتی شکل گرفت که تا پیش از این تباری در مطالعات جرم‌شناسی نداشتند، ولی با ارائه چارچوب‌های نظری حول سه محور جرائم تحت تأثیر جهانی شدن^۲، جرائم دولتی و جرائم شرکتی، موضع‌گیری‌های تندی را علیه جرم‌شناسان جریان اصلی ترتیب داده‌اند (Nash, 2017: 158-159). نکته جالب آنکه مطالعات حوزه جرائم قدرتمندان به اندازه‌ای جذاب بود که شور علمی را در جرم‌شناسان جریان اصلی به راه انداخت؛ به‌طوری‌که شاهد آن هستیم که جرم‌شناسان انتقادی و جریان اصلی هریک بر مسائل این حوزه دست گذاشتند و از ظن خودشان، یار یکدیگر برای ناشناخته‌های این حوزه شدند. برای مثال در حوزه جرائم شرکتی هم مطالعات جرم‌شناسی جریان اصلی را می‌بینیم که تلاش می‌کنند در چارچوب نظریه فشار یا فرهنگ سازمانی ارتکاب این جرائم را به‌صورت علمی تبیین کنند، و هم مطالعات جرم‌شناسی انتقادی می‌بینیم که جرم‌انگاری فعالیت‌های مخرب شرکت‌ها را در حوزه‌های مختلف (همانند توسعه کارخانه‌ها و همزمان آسیب‌های زیست‌محیطی در آن ناحیه، فعالیت‌های مالی در بازار سهام و بورس و در عین حال ضرر مالی سهامداران)، به‌عنوان برنامه اصلی فعالیت‌های مطالعاتی خود در نظر می‌گیرند. درحالی‌که همجواری این دو گروه رقیب، به غنای این مطالعات افزوده است، ولی نباید فراموش کنیم که سکان به دست جرم‌شناسان انتقادی است و آنان‌اند که می‌توانند ما را از گرداب‌های بی‌شمار رهایی دهند.

بسیاری از جرم‌شناسان منتقد از اینکه چارچوب مطالعاتی از عنوان «جرائم یقه‌سفیدی» به «جرائم قدرتمندان» در حال تغییر است، استقبال کرده‌اند (Rothe, 2020: 9)؛ از یک سو، در جوامع در حال تغییر که به‌شدت تحت تأثیر نوآوری‌های فناورانه بودند، تعداد شرکت‌ها با سرعتی

1. Crime of Powerful
2. Crime of Globalization

باورنکردنی افزایش و همراه با آن محدوده فعالیت‌ها در رابطه با مقوله‌های مختلف زندگی بشری همچون محیط زیست، صنعت و غیره توسعه می‌یافت و ارتباط آنها با دنیای بزهکاری بیشتر و در عین حال پیچیده‌تر می‌شد. اگر تا به آن روز در خصوص مسئولیت کیفری شرکت‌ها شک داشتیم، تعدد و تنوع جرائم آنها به موازات توسعه بی‌حد و حصر این شرکت‌ها، جرم‌شناسان و حقوقدانان را برای مطالعه جرم‌شناختی و حدود مسئولیت کیفری این اشخاص حقوقی مصمم ساخت (دانش ناری، ۱۴۰۱: ۲۳۶؛ صادق‌نژاد نایینی، ۱۳۹۶: ۲۰۴). با این وصف، تصورات معمول از مجرمان یقه سفید به‌مثابه اشخاص حقیقی اصلاً بر وفق مراد جرم‌شناسان برای مطالعه شمار شرکت‌های در حال افزایش بزهکار با پیچیدگی‌های خاصشان نبود و بنابراین نوعی تغییر ضروری و تکلیف به نظر می‌رسید (84: Michalowski, 2020). «جرائم شرکتی» عنوان مناسبی بود که جرم‌شناسان با اتکا بر آن می‌توانستند محدودیت‌های تعریفی موجود در خصوص جرائم یقه‌سفیدی را کنار بگذارند و در پرتو توسعه مفهومی، بحث‌های مفصلی درباره انواع این بزهکاری‌ها، نظریه‌پردازی‌های علی و انتقادی، پیشگیری، بررسی‌های موردی این جرائم در حوزه‌های مختلف همانند محیط زیست، فناوری، بازارهای مالی، صنایع، امنیت و مدیریت پسماند را راه بیندازند و از این طریق به شکل‌گیری حوزه جرائم قدرتمندان کمک کنند (Burns, 2015: 157-158).

از سوی دیگر، درحالی‌که بلندپروازی‌های جرم‌شناسان، دولت را به‌مثابه مرتکب جرم نشانه گرفت و آنان موفق شدند دولت و شبکه‌های قدرت را در تور مطالعاتی خود گرفتار کنند، جرائم یقه‌سفیدی این بار هم گزینه مناسبی برای تبیین بزهکاری دولت‌ها به‌نظر نمی‌رسید. جرم‌شناسان انتقادی با اهمیت دادن به جرائم قدرتمندان و طرح و توسعه جرم‌شناسی جرائم دولتی در این مجموعه نظری جدید، به‌خوبی از پس این وظیفه برآمدند (42-43: Friedrichs, 2015). به این ترتیب، شاهد مطالعات بسیاری در خصوص انواع جرائم دولتی درباره سلب حقوق اساسی، آسیب‌های محیط زیستی، بهداشت، چگونگی پاسخگوسازی دولت‌ها، نظام سیاسی دولت‌ها و تأثیر آن بر ماهیت جرائم ارتكابی هستیم که تلاش می‌کنند دولت را پای میز محاکمه بکشانند (شیری؛ ۱۳۹۹؛ شیری و جعفرپور صادق، ۱۴۰۰: ۳۶۹-۳۷۰؛ مهرا و پروینی، ۱۳۹۶).

1. Corporate Crime

ابعاد، زمینه‌های ارتكاب، نظریه‌های جرم‌شناختی و سیاست‌های پیشگیری مرتبط با جرائم شرکتی در نظام عدالت کیفری ایران در سال‌های آخر در مقاله‌ها و رساله‌های متعدد بازتاب پیدا کرده است.

۲. جدا از اختلاف‌نظر محققان فارسی در انتخاب واژه جرائم دولتی یا حکومتی برای معادل انگلیسی "State Crime" این حوزه مطالعاتی در سال‌های اخیر به طرز جالبی موضوع پژوهش‌های متعدد در رساله‌ها، مقاله‌ها و کتاب‌ها قرار گرفته است. مقاله‌های آقای دکتر عباس شیری در خصوص سیاستگذاری جرائم دولتی و مقاله‌های آقای دکتر نبی‌الله غلامی در رابطه با

اما زمانی که دولت‌ها و شرکت‌ها شریک هم‌دیگر در آسیب‌رسانی شوند، وضع نهایی چگونه قابل تبیین خواهد بود؟ اصلاً می‌توانیم آنها را همکار یکدیگر بدانیم؟ نتایج تحقیقات جدید اتفاقاً نشان می‌داد که وقتی این دو نهاد همکار یکدیگر می‌شوند، توانایی‌شان برای آسیب‌رسانی افزایش می‌یابد و بنابراین ملاحظه علمی این همکاری‌ها لازم به نظر می‌رسید. به موازات جرائم دولتی، جرم‌شناسان جسارت آن را پیدا کردند تا جرم‌انگاری را هر جا که دولت‌ها باشند، به پیش بکشاند و از امکان‌سنجی‌اش دفاع کنند (8: Rothe, 2020; 63-64: Braithwaite, 2020). برای اولین بار، کرامر با بررسی علل فاجعه سفینه فضایی چلنجر، و طرح مسئولیت مشترک ناسا (سازمان دولتی) و شرکت تجاری مولتون تیوکول از مفهوم «جرائم دولتی شرکتی» رونمایی و جمعی از جرم‌شناسان منتقد را با خود در تلاش جمعی برای بازگرداندن دولت به صحنه اصلی جرائم شرکت‌ها و میدان دادن به اندیشه‌های علمی همراه کرد (Kramer, 1990: as cited in: Kramer et al., 2002: 269-270). تا پیش از این، آنجا که سود و منافع مالی حرف اول را می‌زد، همیشه و فقط پای یک یا چندین شرکت در میان بود و دولت‌ها پشت نقاب شرکت‌ها مخفی می‌شدند و آسوده خیال، با لابی‌های فراوان، مقدمات فرار شرکت‌ها از مسئولیت کیفری را رقم می‌زدند و برای آن نقشه‌چینی می‌کردند. اما این جرم‌شناسان دیگر خیلی ساده از کنار تپانی‌ها، قصورها، تعلل‌ها و بهانه‌های مقامات و مؤسسه‌های دولتی نمی‌گذرند، بلکه اساساً مطالعاتشان بر رفتارشناسی دولت‌ها و علت‌جویی چنین عکس‌العمل‌هایی است. آنان چهره‌زنی می‌کنند، ولی این بار چهره دولت‌هایی را به تصویر می‌کشند که با همدستی شرکت‌ها با نقض حقوق انسانی و زیست‌کره‌مان، برای حیات خود دست‌وپا می‌زنند و حاضرند همه چیز را فدای بقای خود کنند (223-224: Bernal et al., 2014). در چنین شرایطی، تکلیف ما جرم‌شناسان نیز ارائه بینش‌ها و چارچوب‌های فکری جایگزین برای درک متفاوت رویدادهایی است که تا پیش از این، بلایا، حوادث اجتناب‌ناپذیر، بحران و ورشکستگی و یا حداکثر سوءاستفاده و تخلف نامیده می‌شدند، ولی زیر این ظاهر طبیعی، غیرطبیعی بودن و همدستی قدرت‌ها بیداد می‌کند.

اگر به این نتیجه برسیم که اکنون وقت آن است تا ماهیت رابطه نهادی میان دولت و شرکت‌ها را مورد پرسش قرار دهیم، در مسیری وارد شده‌ایم که مقصدش می‌تواند ارائه درک جامعی از محتوای اجتماعی جرائم دولتی شرکتی باشد و برای این هدف، نیازمند شناخت این چارچوب نظری جدیدی هستیم (222: Bernal et al., 2014). بنابر تعریف کرامر و میچالوفسکی (۱۹۹۰)، زمانی که همکاری مستقیم یک یا چند نهاد حاکمیت سیاسی با یک یا چند شرکت خصوصی برای رسیدن به یک هدف مشترک، به اقدامات غیرقانونی یا رفتارهایی بینجامد که به

پیشگیری و همسنگی این جرم با عناوین داخلی قطعاً خواندنی هستند و می‌توانند مقدمه‌ای برای ورود خوانندگان به مطالعات جدید باشند.

لحاظ اجتماعی آسیب‌رسان هستند، می‌توانیم این مجموعه همکاری‌ها را تحت چارچوب نظری جرم دولتی شرکتی از سایر مفاهیم متمایز کنیم (Keramer, 2016: 3). گرین و وارد هم به مواردی اشاره می‌کنند که طبق آن، حاکمیت سیاسی برای رسیدن به هدف یا اهداف خاصی، سیاست‌ها و رویه‌های خاصی را تعریف می‌کند و شرکت‌های خصوصی نیز برای رسیدن به اهدافشان، به همان سیاست‌ها و رویه‌ها باور دارند و به سبب این اهداف مشترک، تعاملات و همکاری‌های متقابلی شکل می‌گیرد که پیوسته در حال پشتیبانی از یکدیگرند؛ در مواردی که این همکاری‌ها در قالب فعل یا ترک فعل به نقض حقوق بشر بینجامد، جرم دولتی شرکتی روی داده است (Green & Ward, 2004: as cited in Kramer *et al.*, 2002: 268-269). از این حیث، از نظر نگارندگان، آنگاه که سیاست و اقتصاد راه موفقیت خود را در همراهی با یکدیگر می‌یابند و این تلاقی برای تحقق یا حفاظت از منفعت مشترک، ابعاد آسیب‌رسانی نسبت به انسان‌ها یا محیط زیست دارد، دیگر چارچوب‌های موجود همانند جرائم دولتی یا جرائم شرکت‌ها و یا یقه‌سفیدی به‌درستی ابعاد رابطهٔ نهادی دولت‌ها و شرکت‌ها را بازتاب نمی‌دهد، به بیانی دیگر نقطهٔ عطف در برجسته‌سازی میان‌کنش‌های دولتی شرکتی است و انشای این مفهوم می‌تواند این دفتر مطالعاتی را باز نگاه‌دارد.

تعریف جرائم دولتی شرکتی بر ویژگی‌های خاصی استوار است؛ نخست آنکه آسیب‌ها به‌واسطهٔ رابطهٔ میان نهادهای اجتماعی مختلف شکل می‌گیرد و محصول این رابطه خواهد بود، بنابراین رفتارهای جداگانه اشخاص را در زمرهٔ عامل یک آسیب به حساب نمی‌آوریم. دوم، تعریف ما را به این نکته توجه می‌دهد که نباید دولت یا شرکت‌ها را سیستم‌های بسته ببینیم، برعکس خصیصهٔ ارتباطی دولت، به این معنی است که روابط افقی میان نهادهای سیاسی و اقتصادی استعداد نهانی ارتکاب جرم و بروز آسیب را پرورش می‌دهد، طوری که مشخص می‌سازد که دولت‌ها از دور دستی بر آتش ندارند، که برعکس برای آن نفع مشترک، در پشت صحنه پیوسته بسترها را برای انجام فعالیت‌های آسیب‌رسان توسط شرکت‌ها آماده می‌کنند (Bernat & Whyte, 2019: 130; Michalowski, 2020: 84-85) و به سبب همین رابطهٔ نزدیک، احتمال ارتکاب جرم بسیار بالا خواهد بود. بنابر نظریهٔ شبکه‌ها^۱، دولت‌ها و شرکت‌ها به دلیل وجود منفعت مشترک بیشتر در همکاری، متمایل به شبکه‌سازی همگرا می‌شوند. پیوندهای نهادی موجود به مرور پیوندهای شخصی دیگر را حول محور کسب سود ایجاد می‌کند. در سایه نبود موانع کنترلی تعارض منافع، شفافیت و مسئولیت، کسب سود از یک سو و ایراد آسیب از سوی دیگر امری لاجرم است (Hiller, 2005). بنابراین، این آسیب‌ها اثر لطف دولت‌ها و شرکت‌ها به یکدیگرند و آنها همیشه شاکر این منظورشان خواهند ماند.

محققان همکاری دولت و شرکت‌ها را در ارتکاب جرم به دو صورت «جرائم دولت آغازگر»^۱ و «جرائم دولت تسهیلگر»^۲ تقسیم کرده‌اند (Tombs & Whyte, 2020: 17). در نوع دولت آغازگر، نهادهای دولتی با تنظیم و به‌کارگیری استراتژی‌های تحریک‌آمیز، نقش رهبری در ارتکاب جرائم دولتی شرکتی بر عهده می‌گیرد. دولت‌ها را از این جهت مسئول و شریک می‌دانیم که نه تنها در حوزه مقررات‌گذاری بخش خصوصی کوتاهی کرده، بلکه فراتر از آن، نقش برجسته و اصلی در تقویت ارتکاب رفتارهایی دارد که به شرکت‌ها سود می‌رساند. در شکل دوم، خبری از آن نقش رهبری و سازمان‌بخش نیست، بلکه این همکاری از دل رفتارهایی که اغلب خوانش تسهیلگری‌های منفی از آنها داریم، بیرون می‌آید. بی‌مبالاتی، سهل‌انگاری یا انفعال (عدم فعالیت) دولت در رابطه با مقررات‌گذاری و اعمال نظارت، در صورتی که حاصل تبانی با شرکت‌ها برای تسهیل ارتکاب رفتارهای آسیب‌رسان باشد، ما را با مفهوم جرم دولت تسهیلگر آشنا می‌کند. در چنین وضعیتی، این مجموعه از کوتاهی‌های دولت‌ها را اگر به حسابی چیزی غیر از همکاری عامدانه دولت‌ها با شرکت‌ها بگذاریم، به نظر می‌رسد قدرت کار خود را در گمراه‌سازی جامعه علمی مثل همیشه به درستی انجام داده است (Ruggiero, 2015: 62-63). مفهوم «زمینه‌های درهم‌پیچیده»^۳، بستر درک این نوع از جرم دولتی شرکتی را آماده می‌کند؛ با جامعه‌ای مواجهیم که روابط اجتماعی میان شرکت‌ها و دولت‌ها با پویایی بی‌حدومرز و در عین حال بسیار متغیر و توسعه‌یافته و درهم‌تنیده می‌شود، چنانکه می‌توانیم پدیده «درب‌های گردان»^۴ و یا همان جابه‌جایی دائمی اشخاص دولتی به مشاغل خصوصی و برعکس، مشاهده کنیم که مفهوم واقعی مقام‌های دولتی با مقام‌های شرکتی و به تبع آن ارتباطات اجتماعی و اقتصادی‌شان در هم می‌آمیزد. در این میان، تکثیر در حال افزایش پروژه‌های همکاری مشترک آنقدر این دو را به هم نزدیک ساخته که گویی چون یک روح برای دو بدن کار می‌کنند (Pons-Hernández, 2022: 159-160; Friedrichs & Rothe, 2014: 305-306) و بنابراین، مقام‌های دولتی در راستای نفع «دیگری» که ممکن است واقعاً هر آن جای خود را با آن «دیگری»، «عوض کنند»، «کوتاهی می‌کنند»، «تصویب نمی‌کنند»، «نظارت نمی‌کنند»، «نمی‌بینند» و از این طریق شرکت‌ها رفتارهای آسیب‌رسان خود را ادامه می‌دهند.

-
1. Initiated State Corporate Crime
 2. Facilitated State Corporate Crime
 3. Nested Contexts
 4. Revolving Door

۳. بسترهای نظری جرائم دولتی شرکتی

وایت (۲۰۱۴: ۲۳۸) معتقد است که تقسیم دوگانه دولت آغازگر و دولت تسهیلگر را تنها در صورتی می‌توانیم بپذیریم که به ایده «لحظات گسست»^۱ به‌عنوان تبیین اصلی شکل‌گیری فرایندهای منتهی به رفتارهای آسیب‌رسان دولت‌ها-شرکت‌ها باور داشته باشیم؛ به این معنی که می‌توانیم موقعیت‌ها و لحظه‌هایی را تصور کنیم که مقامات عمومی با تباری خلاف آنچه هدف تشکیلاتشان است، موافق منافع مشترکشان تنظیم‌گری می‌کنند. گویی در یک برش زمانی خاص، آن مرز همیشگی میان بخش عمومی و خصوصی به‌واسطه تباری یا کوتاهی دولت‌ها گسسته، و آنها را به هم نزدیک ساخته است و بنابراین احتمال دارد در موقعیت‌های دیگر کماکان بر ضد منافع همدیگر بسیج شوند (Bernat & Whyte, 2019: 133). نگرش مبتنی بر این پیش‌فرض می‌گوید که همواره تفکیک واقعی میان بخش عمومی و خصوصی وجود دارد و تنها زمانی که این تفکیک دچار گسست شود، جرم دولتی شرکتی روی می‌دهد و باید با ذره‌بینی به دنبال کشف مواردی باشیم که دولت‌ها تأیید، تباری یا سهل‌انگاری کرده‌اند؛ زمانی که دولت آغازگر است، یعنی موضوع همکاری از جنس توطئه و هدایت‌گری مجرمانه است، و هرگاه دولت در محدود کردن شرکت‌ها از ارتکاب رفتارها کوتاهی کند و یا اشتیاقی به مقررات‌گذاری سخت‌گیرانه به دلیل اهداف مشترک نداشته باشد، با نوع تسهیل‌گرانه مواجهیم.

اما به نظر نگارندگان، این رویکرد تقلیل‌گراست و علت‌شناسی رفتارها و موقعیت‌های آسیب‌رسان را به لحظاتی خاص فرو کاسته و به اصطلاح سرکلاف را گم کرده است. این چارچوب نمی‌تواند محتوای اجتماعی جرائم دولتی شرکتی را به خوبی فاش کند و از این جهت محل نقد جرم‌شناسان قرار گرفته است. لاسلت (۲۰۱۰) این دیدگاه را بخشی از مطالعات ارتدوکس جرائم قدرتمندان می‌داند که این مطالعات علت‌های ارتکاب جرم را تنها پدیده‌های خرد همچون جرم یک نقص خاص در رابطه نهادی بین دولت‌ها و شرکت‌ها می‌دانند و معتقدند که شرکت‌ها بر اساس تأییدی که از دولت‌ها دریافت می‌کنند، رفتارهای مجرمانه را شکل می‌دهند. همچنین ممکن است دولت‌ها با هدف دستیابی به سود مشترک نظارت نمی‌کنند (Lasslett, 2010: 217-218). در واقع، اگر بپذیریم تنها دو شکل تباری یا کوتاهی، دولت‌ها را به شرکت‌ها وصل می‌کند، به نظر می‌رسد بخش اصلی ماجرا را درک نکرده‌ایم. حتی برخی محققان معتقدند که جرائم دولتی شرکتی به این دلیل رخ نمی‌دهند که از مقررات‌گذاری تخطی شده است، بلکه به این دلیل که از دولت اطاعت می‌شود (Tombs & Whyte, 2020: 19) از این حیث، به نظر نگارندگان شناخت نوع تعامل‌هایی که موجب می‌شود دولت‌ها و شرکت‌ها را همکاران و شرکای ارتکاب جرم بدانیم، ناگزیر ما را به قسمت کاوش در خصوص عمق این

رابطه می‌برد. همیشه فرض شده که دو بخش عمومی و خصوصی وجود دارد که مرزهای مشخصی دارند و هریک ماهیت، ساختار، کارکرد و وظایف دولت‌ها و شرکت‌ها را چارچوب‌بندی و آنها را در خدمت اهداف و آرمان‌های جداگانه‌ای درآورده و بنابراین دو شخصیت حقوقی کاملاً مجزا از یکدیگر شناسایی شده‌اند. اما گروهی از جرم‌شناسان انتقادی بدیهی بودن جدایی این نهاد را محل اشکال می‌دانند و محققان را به شک پیرامون عمق رابطه و به عبارتی ماهیت واقعی کنشگران دعوت می‌کنند.

۳.۱. مبهم‌سازی رابطه عمومی و خصوصی؛ رابطه همزیستی و معمای سرمایه

برخی محققان اشاره کرده‌اند که با وضع جرائم دولتی شرکتی، نباید حواسمان به تقسیم‌بندی‌های داخلی و مسائل جزئی پرت شود، برعکس آنچه مهم است، شناخت زمینه‌های همکاری دولت‌ها و شرکت‌هاست که می‌تواند احتمالاً آسیب‌رسانی را دائمی و خشونت‌آهسته را به ما و زیست‌کره تحمیل می‌کند (Rothe, 2020: 10). اگر لایه‌های همکاری را بکاویم، به نقطه شروع دست خواهیم گذاشت و خواهیم پرسید که چرا این‌گونه توجیه شده‌ایم که بایستی دو نهاد عمومی و خصوصی به صورت مجزا وجود داشته باشد؟ یک‌بار دیگر به این نام‌گذاری‌ها بیندیشیم و آن را با واقعیت‌های موجود تطبیق دهیم. آیا دولت‌ها و شرکت‌ها در دنیای عمل به طرز درستی عمومی و خصوصی بودن را نمایندگی می‌کنند؟ برای مثال زمانی که نهادهای خصوصی در دامن نهادهای دولتی بزرگ می‌شوند و از آن قدرت می‌گیرند، آیا می‌توانیم آنها را بیگانه و غیرخودی بدانیم؟ درحالی‌که اگر این دو را همزیست یکدیگر بدانیم، به نوعی که به هم جان می‌دهند و از هم جان می‌گیرند، می‌توانیم به شک خود بهای بیشتری بدهیم (Bernat & Whyte, 2019: 134-135). تامل و وایت تمایز میان بخش دولتی و خصوصی را اتفاقاً عملیات فریبی می‌دانند که برای حفظ رابطه همزیستی دولت‌ها و شرکت‌ها به صورت عامدانه برنامه‌ریزی شده است (Tombs & Whyte, 2020: 17). بنابراین، وقت آن است که از تعصب نسبت به این تمایز دست بکشیم و اصلاً به آن فکر نکنیم و به جای آن به واقعیت اجتماعی رابطه دولت‌ها و شرکت‌ها توجه کنیم. تا چه اندازه می‌توانیم یک نهاد را به تمامی خصوصی یا عمومی بدانیم؟ اگر سراغ اندیشه‌های حقوقی برویم، معیارها و مؤلفه‌هایی را خواهیم یافت که صورت‌بندی مشخصی ارائه می‌دهند، هرچند که پویایی این مفاهیم، آنها را سیال و گریزان از قرار گرفتن در چارچوب‌های تعریف‌شده می‌سازد.^۱ بنابراین، نوعی بلا تکلیفی همیشه همراهی‌مان می‌کند. با این حال، جرائم دولتی شرکتی چارچوبی است که به حق می‌تواند حقانیت مرزبندی‌های عمومی و خصوصی را که دائماً در حال

۱. برای مطالعه در خصوص چگونگی توزیع مسئولیت کیفری در رابطه با نهادهای دولتی، ر.ک: عبداللهی و فراز مهر، ۱۳۹۸: ۲۸۴-۲۵۱.

بازتولید خودشان هستند، به چالش بکشد. اگر زیست جداگانه هر یک بدون وجود دیگری به لحاظ عملی تحمل‌ناپذیر به‌نظر برسد، چگونه می‌توانیم هنوز اصرار کنیم که آنها را با دو برچسب جداکننده عمومی و خصوصی از هم دور کنیم؟ مگر اینکه شناسایی این شخصیت‌های حقوقی متمایز تنها برای فریب مردم و خرید اعتبار برای دولت‌ها باشد، وگرنه حقیقت دائم در فرایند آشکارسازی است. ولی چطور می‌توانیم این ادعایمان را حقیقی نشان دهیم و از راستی آن دفاع کنیم و آن دیدگاه‌های به‌ظاهر واقعی را خیالاتی ببینیم که صرفاً جلوه‌گری می‌کنند، بدون آنکه خود را واقعاً به حقیقت بیارایند؟

بی‌کم‌وکاست باید بگوییم که سرمایه مایه حیات هر دوی این نهادهاست و در عین حال آنها را تا همیشه به هم وابسته می‌کند، تا آنجا که هریک با درک اینکه وابستگی اشتراکی به سرمایه تنها امید بقاست، ماهیت و کارکردشان را بسیار سخاوتمندانه با هم به اشتراک می‌گذارند. این نهادهای بی‌تاب سرمایه، از یک طرف همیشه همدیگر را به سمت جذب سرمایه بیش‌تر شتاب می‌دهند و از سوی دیگر، به هنگام تنگناها و بحران‌ها، به جای آنکه از هم دور شوند، به هم نزدیک‌تر می‌شوند و سعی می‌کنند تا همدیگر را نجات دهند و دست‌های آلوده یکدیگر را پاک کنند (MacManus, 2016: 2; Bernat & Whyte, 2019: 134-135) آنها همدیگر را شکست نمی‌دهند؛ بلکه بر دیگری که علیه سرمایه‌اندویشان شورش کرده‌اند، پیروز می‌شوند. بنابراین، به نظر نگارندگان سرمایه، دولت‌ها و شرکت‌ها را که به ظاهر بخش عمومی و خصوصی را تمامیت‌خواهی می‌کنند، به شکل متحدانی درآورده که هرچند ممکن است در چندوچون و میزان سهم‌خواهی‌ها از سرمایه، میانشان مشکلاتی ایجاد شود، ولی به دلیل نیروی عظیم جاذبه، آنها را به درون یکدیگر می‌کشاند و هرگز اجازه نمی‌دهد اختلافاتشان عمیق و بنیادی شود. از این حیث، این نهادها هیچ‌گاه جانشین یکدیگر نخواهند شد و حتی سودای رقابت را هم در سر نمی‌پروراندند، بلکه وظیفه دارند تا خطرها و ریسک‌های پیش‌رو را خنثی، موانع بر سر سرمایه را حذف و همدیگر را تکمیل کنند (Ruggiero, 2015: 63).

بدین ترتیب، به نظر نگارندگان نظم دست‌سازی شکل می‌گیرد که در رویه ظاهری بر تأیید و طرفداری از ضرورت جدایی ذاتی بخش عمومی و خصوصی مبتنی است و ادعا می‌کند همه امور را با این فرض می‌چیند و حتی این جدایی به حیات و اعتبار آنها تضمین می‌دهد، ولی در رویه باطنی، نظم دیگری در کار است که به ماهیت و کارکرد این نهادها تعین می‌بخشد و در این نظم از پیش تعیین‌شده، آنها را خدمتگزار اهداف سرمایه می‌کند.

به باور برنات و وایت (۲۰۱۹) «توصیف انحراف در این بافت همکاری، به‌عنوان نتیجه تعامل نادرست، غلط است؛ چراکه آنها ضرورتاً انحراف از وضعیت اجتماعی نرمال نیستند، بلکه اینها ناشی از شرایط عادی انجام تجارت است» (Bernat & Whyte, 2019: 134). در واقع، بنا

بر مفهوم‌سازی لیبرال متعارف که در آن دولت‌ها و شرکت‌ها اصولاً پاک‌دست هستند، می‌توانیم لحظاتی را ببینیم که از ایده اصلی انحراف و گسست شده و بر همین اساس تولید نظام‌مند آسیب‌های اجتماعی منتفی است. وقتی که زیست جداگانهٔ هریک از نهادها بدون دیگری قابل تصور نیست، باید این درهم‌تنیدگی دائمی و به تعبیر درست‌تر این هویت جدید را به رسمیت بشناسیم؛ این نهادها در گذر تحولات سیاسی و اجتماعی، غلت می‌خورند و هر بار نهادهای جدیدی را در درون خود می‌زایند یا می‌کشند و برای هم خط و نشان می‌کشند و حتی ممکن است ببینیم که گویی این دو نهاد به جان یکدیگر افتاده‌اند و سعی می‌کنند حیثیت دیگری را به باد دهند، ولی در نهایت می‌توانیم همهٔ این صف‌آرایی علیه یکدیگر را به یک راهبرد نهانی برای نجات تفسیر کنیم. مهم آن است که همیشه سیاست‌ورزی پیشه‌کنند و برای دفاع از وظیفهٔ مشترک حفاظت از سرمایه بکوشند؛ هر جا قافیه تنگ باشد، اتفاقاً از در آشتی با یکدیگر درمی‌آیند و منبع حیات خود را بنابراین همیشه زنده نگه می‌دارند (MacManus, 2016, 1-2; Ciocchini & Greener, 2023, 1-3). به‌واقع، جهانی از آتش خلق می‌کنند. البته از این باهمستان، نمی‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که شرکت‌ها قافیه را به دولت‌ها باخته‌اند و یا برعکس. این دو نهاد اتفاقاً زیر سایهٔ سرمایه‌داری هم نگهدار استقلال خود همزیست مشترکشان هستند؛ آنان در فرایند حفظ و بازتولید سرمایه، به‌صورت مستمر همکاری‌های خود را توسعه می‌دهند و تهدیدات از سوی اشخاص حقیقی و یا حقوقی علیه خودشان را (همچون اعتراضات زیست‌محیطی، اعتصاب‌ها و کمپین‌های مصرف‌کنندگان) خنثی می‌کنند (Bernat & Whyte, 2019). بنابراین، جرائم دولتی شرکتی نتیجهٔ طبیعی فرایند همکاری خودتقویت‌کنندهٔ این دو نهاد است که نشان می‌دهد که هم دولت‌ها و هم شرکت‌ها محکم در سمت سرمایه ایستاده‌اند. حتی بنا به باور برخی محققان، هر جایی که جرم شرکتی رخ می‌دهد، دولت آن را پیوسته پشتیبانی می‌کند، طوری که بدون حامیان دولتی، سرمایه‌حالتی ناپایدار خواهد داشت و از این حیث سبک زندگی سرمایه، سلطه‌جوست و دولت‌ها و شرکت‌ها زیر سایه‌ی آن استبداد و برای سرمایه‌قیام می‌کنند (Tombs & Whyte, 2003: 219-220; Rothe, 2020: 11).

اگر لایه‌های سطحی را کنار بزنیم، در بافت اصلی نزدیکی‌های متقابل و پیوسته در حال تقویت دولت‌ها و شرکت‌ها را می‌بینیم که بی‌آنکه خود را دیگری بدانند، برای هم دست و پا می‌زنند. با هم نقشه می‌کشند، مشکلات را شناسایی می‌کنند؛ برای هم تبلیغ می‌کنند و برای هم می‌کشند؛ از هم دفاع می‌کنند؛ پای یکدیگر را قطع نمی‌کنند؛ شکست‌ها را جای پیروزی جا می‌زنند و این به اصطلاح پیروزی‌ها را جشن می‌گیرند؛ ضعف‌ها و ناراستی‌ها را مخفی می‌کنند؛ برای هم دروغ می‌گویند و هزاران از خودگذشتگی دیگر (Ciocchini & Greener, 2023: 2). با این اوصاف چیزی از آن مرز مشخص عمومی و خصوصی باقی می‌ماند؟ حداقلش این است که

گسلی عظیم شکل گرفته و به دانسته‌هایمان هجوم می‌برد و آنها را از اعتبار می‌اندازد. در این شرایط، آیا به نظر در حال انجام کار درستی هستیم، وقتی که جرم یا آسیبی روی می‌دهد، تمام تلاشمان را به تحلیل جرم‌شناختی آن لحظات خاص معطوف کنیم؟ به تعبیر روث (۲۰۲۰)، جرم‌شناسی جریان اصلی تنها لحظات خاصی را که در آن تبانی یا کوتاهی رخ می‌دهد، کانون ملاحظات علت‌شناسی قرار می‌دهد و از این طریق، ما را از شناخت شرایط و بسترهای اصلی وقوع چنین آسیب‌هایی دور می‌کند (Rothe, 2020: 8-9).

از نظر نویسندگان، حقیقت این است که شرایط و زمینه‌های اجتماعی که علاقه ناگسستی میان دولت‌ها و شرکت‌ها برقرار کرده و تعاریفمان از مفاهیم عمومی و خصوصی را مبهم ساخته، اتفاقاً محل اصلی منازعه علمی باید قرار بگیرد.^۱ قدرتمندان در تعاریف ما از مفاهیمی چون عمومی و خصوصی دست برده‌اند و ذهنیت‌های ما را فریب داده و سوژه‌سازی را خیلی راحت انجام داده‌اند؛ گفته‌اند که عمومی و خصوصی چنین است و چنان است، ولی در جمع خود این‌گونه نمی‌اندیشند؛ این واعظان در محراب و منبر عدالت، از حمایت از مردم و سخت‌گیری بر شرکت‌ها دفاع می‌کنند، ولی در خلوت‌های خودشان آن کارهای دیگری که منافع یکدیگر را در خطر نیندازد، می‌کنند و همکاری‌هایشان را توسعه می‌دهند. از این حیث، واژه‌های عمومی و خصوصی برای توصیف، تنظیم و تحلیل رابطه میان دولت‌ها و شرکت‌ها به‌عمد طوری انتخاب شده‌اند که منافع این دو نهاد اصلاً قابل تعریف در یک جهت نباشد و دولت به‌عنوان نهاد حکمران بر مردم، بالاتر از منفعت شرکت‌ها، جدا و ناظر باشند تا شریک و حامی (Bernat & Whyte, 2019: 132). مبهم بودن این مفاهیم موقعیتی مرموز را پیش می‌آورد که همیشه این حس را در درونمان بیدار نگه‌می‌دارد که ممکن است در انتها هیچ‌یک از تصوراتمان در خصوص عمومی و خصوصی در عمل درست از آب درنیاید و حتی ممکن است واقعیت عمومی و

۱. از یک سو دولت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، وظیفه ذاتی در تنظیم‌گری روابط انسانی را بر عهده دارند. هر دولت متناسب با شعائر سیاسی و فلسفه وجودی خود، ناظم جامعه انسانی خویش است. بنابراین، به حق تمامی پدیده‌های اجتماعی در طول مداخله‌گری و قدرت دولت قابل تفسیرند؛ هر مقدار وظیفه از حیث موضوع برای مثال آسایش و سلامت عمومی، بهداشت و محیط زیست، تأمین مسکن و...، مهم‌تر باشد، توقع از دولت نیز بالاتر است. در سوی دیگر میدان، شرکت‌ها امروزه بازیگران اصلی حوزه اقتصاد هستند، در تمام فرایندهای سرمایه از تولید تا مصرف، نقشی مستقیم دارند و هدف ذاتی آنان کسب درآمد بیش از هرگونه هزینه است. این اهداف شرکت‌ها در بادی امری مشروع و قابل حمایت به‌نظر می‌رسند، اما با اهمیت دادن به ارزش‌های مادی، حول محور کسب سود و استفاده از وسایل نامشروع برای وصول هدف، با انحراف شرکت مواجه خواهیم شد. بنابراین، همانگونه که دولت‌ها موظف به حمایت از جامعه در برابر منحرفان و بزهکاران فردی و خرد هستند، باید نسبت به کنترل انحرافات شرکتی، به جهت وسعت آسیب و ابهام در شناسایی مرتکبین، به طریق اولی مکلف شمرده شوند. از این حیث، تلاقی نقش ذاتی دولت با شرکت‌ها به‌مثابه رویارویی دو نهاد اجتماعی ناگزیر است. از این‌رو اساساً واژگان عمومی و خصوصی برای مرزبندی نقش دولت و شرکت‌ها، خلاف واقعیت و موجودیت دولت‌ها و شرکت‌هاست.

خصوصی برساخته‌ای باشد که قدرتمندان برای فرم‌دهی به ذهن ما، خلقش کردند تا ذهن ما را همیشه کنجکاو باقی بگذارند و خود با توجه به حقایق نهانی، به خواسته‌های سرمایه‌تن بدهند و به جای هم نقش بازی کنند (Friedrichs & Rothe, 2014, 153-155).

در مجموع، به نظر نویسندگان برای تحلیل نظری جرائم دولتی شرکتی، باید برگردیم به جایی که فکر می‌کردیم راه دولت‌ها از شرکت‌ها جداست و محققان این حوزه به ما نشان داده‌اند که این فرض‌ها به تاریخ پیوسته‌اند. به‌واسطه مطالعات این دسته از محققان، چارچوب نظری جرائم دولتی شرکتی در سال‌های اخیر مملو از ارجاع به ساختار اقتصاد سیاسی (Bernat & Whyte, 2019: 130). به‌عنوان عنصر ضروری برای درک درستی از حقیقت همزیستی دولت‌ها و شرکت‌ها و به‌تبع آن حتمیت وقوع جرائم دولتی شرکتی شده است

۲.۳. نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری به‌عنوان ریشه اصلی همکاری‌های آسیب‌رسان دولت‌ها و شرکت‌ها

جرم‌شناسان منتقد معتقدند اگر واقعاً بخواهیم حقیقت جرائم دولتی شرکتی را پی‌جویی کنیم باید ابتدا به مفهوم دولت در عصر نئولیبرالیسم رجوع کنیم. ارزش‌های نئولیبرالیسم برای اینکه دیدگان همه را همیشه به روی رقابت و بازار آزاد باز نگاه‌دارند، با ارزش‌گذاری فردگرایی و رتبه‌بندی انسان‌ها بر اساس توانایی مالی، حوزه فکری خود را به اجتماع انسان‌ها نیز وارد کرده و بنابراین روابط اجتماعی‌شان را با تعریف و شکل‌دهی به ارزش‌ها بر اساس اصل بازار و ضامن آن، یعنی رقابت، سامان می‌دهد. اخلاق مورد تأیید نئولیبرالیسم، اخلاقی است که با هدف ایجاد جامعه بازاری در سراسر جهان، رقابت را دائمی و به‌تبع آن ثروت را ماندگار می‌سازد. در یک کلام نئولیبرالیسم به ارزش‌های اساسی قانون معنا می‌دهد و حتی آنها را تعریف می‌کند. به همین منوال، دولت نئولیبرالیستی، بوروکراسی، رویه‌های دولتی و همه چیز را به یکباره به خدمت می‌گیرد تا خصوصی‌سازی، کوتاه کردن دست دولت در محدودیت‌گذاری بر شرکت‌ها، رهاسازی آنها از قفس نظارت‌های در حال افزایش و تنظیم روابط اجتماعی بر مبنای ایده انباشت سرمایه را به‌جد پیگیری کند؛ برای سرمایه محو، منح، خلق و اصلاح می‌کند و در این چارچوب اخلاق را هم به اقتصاد می‌بازد. بنابراین، نئولیبرالیسم دست دولت را از نظارت سفت و سخت بر بخش خصوصی کوتاه می‌کند و به شرکت‌ها نیرویی می‌بخشد تا به هر ترتیبی، حتی به قیمت تاخت‌وتاز علیه انسان‌ها و محیط زیست، سرمایه‌داری را در اوج نگاه‌دارند (Whyte, 2016; Tombs & Whyte, 2003: 221-223; Rothe, 2020: 11; Ciochini & Greener, 2023: 3-5). به نظر نگارندگان، اقتصاد سیاسی مبتنی بر نئولیبرالیسم برای محافظت از سرمایه ساختاربندی شده و بنابراین، قدرت را هر جا که به نفع سرمایه باشد، توزیع می‌کند؛ آن را به شرکت‌ها می‌سپارد؛ از

فعالیت‌های سرمایه‌ستیز جلوگیری می‌کند و موانع درشت و کوچک بر سر راه فعالان می‌کارد. حتی عقل سلیم ما را قانع می‌کند که این رفتارهای مجرمانه، چیزی بیش از یک حادثه نیستند. از نظر ما، نئولیبرالیسم با مجموعه‌ای از متغیرهای اقتصادی، اجتماعی و تاریخی منحصر به فرد، همیشه مراقب سرمایه‌داری است تا بر برهمکنش نیروهای مخالفش پیروز باشد. آنچنان ایده‌رؤیایی آمریکایی، چینی و غیره را در بوق و کرنا کرده و مردم را آنچنان مست سرمایه ساخته که به‌ناچار باید اعتراف کنیم مصرف‌گرایی، بخشی از هویتمان را - در جهان توسعه‌یافته و حتی در حال توسعه - شکل می‌دهد. نمی‌توانیم روزی را بدون دارایی‌هایمان تصور کنیم و اکنون، مصرف‌گرایی نیز جزئی جدایی‌ناشدنی از آن است؛ چه اینکه مصرف، دارایی‌هایمان را به رخمان می‌کشد و ما را ارزشگذاری می‌کند. بنابراین، دو ایده به ظاهر متضاد سرمایه و مصرف خیلی خوب کنار هم می‌نشینند و به ساخت انسان مدرن مصرف‌گرا می‌آیند. به سرنخ اصلی برگردیم؛ همه اینها حيله سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم است. به اعتقاد اسنایدر، نئولیبرالیسم از ما غول‌های مصرف‌کننده‌ای ساخته که با خرج کردن و از دست دادن هم به چیزی جز سرمایه نمی‌اندیشیم (Snider, 2020: 86). شیپور سرمایه‌داری فردگرایی را در اذهان مردم گسترانده و از این طریق بقای خود را تنها به تلاش‌های جمعی مالکان خود گره زده، بلکه مردم را ناگزیر ساخته است که برای اهداف آن خدمت کنند و این نوعی بردگی جدید است؛ ما برده‌های مدرن سرمایه‌داری هستیم که حتی عدم رسیدن به اهداف و ثروت را بر گردن تقصیرات خودمان و بی‌عرضگی‌مان می‌اندازیم نه ایرادات ساختاری سرمایه. رسانه‌ها نیز مصرف‌گرایی و اینکه عدالت به‌شدت همگانی است و فرصت‌های برابر به شیوه‌های مختلف توزیع می‌شود، را بازنمایی می‌کنند و بدین ترتیب ما درگیر ماریجی از معانی می‌شویم و دائماً در حال قانع شدن و قانع کردن هستیم.^۱ ما از آن چیزی که هستیم رضایت داریم و حتی به آن چیزی که نئولیبرالیسم از ما ساخته افتخار می‌کنیم (Friedrichs & Rothe, 2020: 4; Rothe, 2020: 12; Ciocchini & Greener, 2023; Finley & Esposito, 2014: 194). به قول روث و کالین، کار نئولیبرالیسم استعمار وجدان عمومی است و از این طریق ما را از خود راضی نگه می‌دارد و تلاش می‌کند ما را همیشه تحت کنترل و انقیاد خود نگه دارد (Snider, 2020: 246 as cited in: Rothe & Collins, 2018). به‌جای آنکه سرکوب کند و زیر بار تبعات پرهزینه‌اش سر خم کند، با زرق و برق مصرف‌گرایی همه را راضی به سیستم موجود می‌کند و به بهترین و کم‌هزینه‌ترین شیوه، بر آنها

۱. اتهام‌های دولت ترامپ به رسانه‌های جریان اصلی که واقعیت را غیر از آن چیزی که هست، برای مخاطبان خود بازگویی می‌کنند، خیلی ساده نشان می‌دهد که دولت‌های نئولیبرالیستی چگونه همه را با فریب ذیل چتر خود متحد کرده و از توان آنها برای بازتولید و حمایت خود استفاده می‌کنند.

فرمان می‌راند. در این آیین سیاسی، کاپیتالیسم در قامت یک نظام اجتماعی، زندگی اجتماعی انسان را در اختیار دارد و تلاش می‌کند تا برای همه چیز این زندگی، از شیوه‌ها و چارچوب‌ها، محتواها گرفته تا و خط سیرها، تضاد، اشتراک منافع و غیره، نسخه‌ای بنویسد که ضمن حل تعارض منافع، مسئله انباشت همیشه به نفع مالکان سرمایه حل شود (Snider, 2020, 91-92).

در مجموع، به نظر نگارندگان نئولیبرالیسم می‌تواند از رهایی جامعه‌ای صحبت کند که خود به هزار قیمت اسارت سرمایه را تقدیرشان ساخته و میل بی‌پایان خود به انباشت را به هر سو می‌برد و بساط سرمایه‌اندوزی را در هر جا بخواهد پهن می‌کند؛ بی‌آنکه ترسی از پیامدها به خود راه دهد. بی‌آنکه بترسد زمین گرم‌تر شود؛ زیست‌کره در معرض تهدید قرار گیرد؛ مردم عادی سرمایه‌های خود را از دست دهند و فقیرتر شوند؛ امنیت غذایی و سلامتی کارگران تضییع شود و هزاران بالای طبیعی و غیرطبیعی دیگر. در واقع، نقطه‌نظر علیت بین فلسفه نئولیبرالیسم و پدیداری جرائم دولتی شرکتی در سختیت و رابطه جنس سیاست‌های نئولیبرال با آسیب‌ها و انحرافات شرکتی است. خصوصی‌سازی، تسهیل کسب‌وکار یا مانع‌زدایی، حمایت از بازار آزاد، مالی‌سازی، تولید پرخطر یا کلاه‌برداری تبلیغاتی، ایجاد رویه‌های ضد رقابت به نفع بزرگان بازار، گران‌نمایی یا کم‌نمایی ارزش اموال و آسیب به دارایی بورسی و در نهایت وابستگی سیاسی اقتصاد کشورهای نوپا به جریان‌های دلار، نقش بسزایی دارد.

۴. شیوه‌های همکاری مجرمانه دولت‌ها با شرکت‌ها

جرم‌شناسان منتقد که سیستم حاکم بر مقررات‌گذاری را یکی از بزنگاه‌های اساسی مطالعه جرائم قدرتمندان می‌دانند، معتقدند که شناخت پیچیدگی‌ها و پویایی‌های فرایندها و ماهیت موضوعاتی که می‌توانند مشمول مقررات‌گذاری یا مقررات‌زدایی شوند، ایجاب می‌کند که مسئله مقررات‌گذاری را به خوبی در چارچوب نئولیبرالیسم بشناسیم. نئولیبرالیسم این پروژه انباشت سرمایه را با مقررات‌زدایی^۱ و مقررات‌گذاری^۲ شتاب می‌دهد و از این‌رو آن را هوادار اصلی این قاعده‌گذاری‌ها می‌دانیم. ادامه بحث به تحلیل این موضوع اختصاص خواهد داشت.

۴.۱. مقررات‌زدایی

مقررات‌زدایی آنقدر ظرفیت بالایی دارد که می‌تواند یک تنه بار عظیمی از زیاده‌خواهی نئولیبرالیسم را به واقعیت تبدیل کند. دولت‌ها در این چارچوب، بسیاری از مقررات را دست‌وپاگیر و در یک کلام مزاحم چرخش سرمایه در جامعه معرفی می‌کنند و می‌خواهند شرکت‌ها را از

1. Deregulation
2. Regulation

حصر مقررات نجات دهد. طرفداران نئولیبرالیسم می‌گویند که رهبران گذشته اعتقاد داشتند مقررات بر سرمایه افسار می‌بندند تا به کارگران، محیط زیست و انسان آسیب نزنند و آنها را زیر چرخ‌های در گردش خود له نکنند و به همین سبب، مقررات‌گذاری و ایجاد محدودیت لازم است؛ اما دیدگاه آنان اشتباه به نظر می‌رسد، چراکه اتفاقاً مقررات‌گذاری و ایجاد محدودیت در سرمایه‌اندوزی، موجب افزایش نرخ بیکاری، افزایش قیمت‌ها می‌شود و این موضوعات به نوبه خود، میزان دستمزدها و امور رفاهی را پایین می‌آورد (Snider, 2020: 87). بنابراین، مقررات‌گذاری اصلاً به نفع کارگران و مردم نبوده است و از همین رو، حامیان نئولیبرالیسم می‌گویند که باید بررسییم که از کجا باید مقررات‌زدایی را شروع کنیم؟ به‌راستی، ارمغان این همه مقررات چه بوده است؟

ایالات متحده بیش از هر جای دیگری در دنیا محل شکل‌گیری و رشد ایده نئولیبرالیسم و سیاست‌های مقررات‌زدایی بوده است. تبلیغات نئولیبرالیستی در خصوص بازگشت به گذشته اسطوره‌ای ایالات متحده که در آن این کشور به لحاظ اقتصادی و به دور از مقررات‌گذاری‌های دولتی بر بام دنیا ایستاده بود و شادی مردمانی که مفتخرانه «آمریکای بزرگ» را می‌ساختند، تاکتیک‌ها و ترفندهای حیل‌گرانه دولت‌های نئولیبرالیستی در عصر ارتباطات است. این دولت‌ها با تسخیر رسانه‌ها و انگ‌زنی به رسانه‌های مخالف و حتی تصاحب ایده‌های برساخت‌گرایانه و ارجاعات همیشگی به آن تاریخ افسانه‌ای، مردم مسحور اسطوره را به فراخوانی عظیم برای از دم تیغ گذراندن مقررات بی‌فایده و دست‌وپاگیر دعوت می‌کنند و شورش علیه مقررات را وظیفه هر کسی که خواهان آن آمریکای واقعی است، می‌دانند (Friedrichs & Rothe, 2020, 1). گویی مردم با خواسته‌هایشان تهدید شده‌اند؛ باید از خود دست بکشند تا آن آمریکای بزرگ دوباره برگردد. باید از خواسته‌ها، امنیت، غذا و آزادی‌هایشان که با چانه‌زنی‌های بسیار دشوار با دولت به دست آوردند، بگذرند و امید داشته باشند تا کامشان با سرمایه‌داری مدرن شیرین شود. همین منطق پیشرفت از این طریق را می‌توان به طرز تفکر بیشتر سیاستگذاران کشورها تعمیم دهیم و بگوییم مردم بسیاری کشورها گرفتار چنین توسعه‌طلبی‌هایی خواهند شد. این‌گونه همه چیز در هم می‌آمیزد و نئولیبرالیست‌ها می‌توانند با این آشوب‌های ساختگی، تجارت خود را سروسامان دهند و از زندگی‌های فردی تا رفتارهای آسیب‌رسان را مجذوب کامجویی‌های نئولیبرالیستی کنند (Bittle, 2020: 133-134). از نظر نگارندگان، ایده‌های نئولیبرالیستی در خصوص همچون حمله به دولت بزرگ، قوانین محدودکننده آزادی، و مقررات‌گذاری مضر، به انسان‌ها وعده نظم اجتماعی جدیدی را می‌دهد که در آن حقوق مالی همگان تأمین می‌شود، ولی در باطن همین ایده‌ها دشمن آن نظم اجتماعی‌اند و فقط از افزایش سرمایه گروه کوچکی در جامعه طرفداری می‌کنند.

در ایالات متحده، بسیاری دولت ترامپ را در حد و اندازهٔ نئولیبرالیسم می‌دانند؛ این دولت گوش به فرمان، چارچوب‌های گستردهٔ قانونی و اجرایی را تعیین کرده که از درون آن، عصر جنگ با مقررات‌گذاری آغاز شده است (Friedrichs & Rothe, 2020: 3). در واقع دشمنی دولت ترامپ با مقررات و دورانی از مقررات‌زدایی که او در ایالات متحده شروع کرد، بسیار خاص و باورناپذیر به نظر می‌رسد. مگر می‌شود رئیس‌جمهوری تا این حد علیه مقررات تاخت‌وتاز کند؟! بله می‌شود و تعجب هم نخواهیم کرد، اگر همه چیز را بر سر انباشت سرمایه بریزیم.^۱

در چنین بستری، عقب‌نشینی‌های مقررات‌گذاری از سوی دولت‌ها برای شرکت‌ها عاملی تشویقی می‌شود تا سطح برنامه‌های کنترلی خود را در مرحلهٔ اجرا نیز کاهش دهند و خیالشان را بابت عدم نظارت عامدانه نهادهای مجری نظارت نیز آسوده نگه‌دارند (Friedrichs & Rothe, 2020: 2-3). بدین ترتیب تعاملات و همزیستی می‌تواند با تشکیل زنجیره و توالی علی در طولانی‌مدت سلامت عمومی، محیط زیست و هر چیز را در معرض تهدید قرار دهد و حتی به خشونت بیشتر برای محافظت از سرمایه بینجامد (Ciocchini & Greener, 2023: 14-15). از نظر نگارندگان، این اقدامات پسینی دولت برای مقابله، هرچه باشد، بی‌شک پای دولت را از مسئولیت مشترکان نمی‌برد. برای مثال در ایالات متحده فرمان اجرایی ترامپ در خصوص حذف دو مقرر به‌عنوان پیش‌شرط تصویب یک مقررۀ جدید که از سوی محققان به عنوان پایه‌ای برای فهم سیاست مقررات‌زدایی دولت ترامپ شده است^۲، میراث ماندگاری را برای شرکت‌ها به یادگار گذاشته و آنان می‌توانند برای جاه‌طلبی‌های سرمایه‌مدارانهٔ خود نقشه‌های جدیدی بکشند و نسبت به نتایج آن بی‌اهمیتی پیشه کنند.

خط و نشان سیاست‌گذاران نئولیبرالیست برای مقررات‌گذاری، فقط مقررات‌زدایی را در معنای حذف مقررات به کار نمی‌برد. اتفاقاً در معنای دوم که از معنای لفظی به دور است، و در عین حال به معنای واقعی آن (به معنای رایج بودن استفاده) نزدیک است، دولت با این معنا مانوس‌ترند و

۱. در واقع، با اینکه محققان تدبیرهای ترامپ برای پیشبرد سیاست‌های نئولیبرالیستی را در بستر وفاداری به این اندیشه حتی غیرعادی و بیش از اندازه توصیف کردند، ولی به نظر می‌رسد دولت ترامپ کاملاً بی‌ریا و طبیعی با ایدئولوژی نئولیبرالیسم رفتار کرده است (Michalowski & Brown, 2020: 113).

۲. دولت ترامپ در هفتهٔ دوم ریاست جمهوری دستوری را صادر کرد که بر مبنای آن هرگاه یک بخش اجرای یا یک نهاد بخواهد مقررات جدیدی را پیشنهاد کند، باید به ازای آن، حذف دو مورد از مقررات موجود را پیشنهاد کند، مگر اینکه منع قانونی در این خصوص وجود داشته باشد. این دستور که از سوی جرم‌شناسان به‌عنوان پایه‌ای برای فهم سیاست‌های ضد مقررات دولت ترامپ فهم می‌شود، دقیقاً با مدل نئولیبرال همخوانی دارد (Michalowski & Brown, 2020: 117). مطالعات نیز نشان داده است که دولت ترامپ در خصوص مقررات زیست‌محیطی، حمل و نقل، کشاورزی، اکتشاف معدن، استخراج نفت و گاز، صنایع کشتی‌سازی و غیره مقرراتی را حذف کرده است که به کاهش ایمنی محیط‌های کاری، افزایش احتمال آسیب‌های جسمانی و بیماری‌ها، آلوده شدن محیط زیست از جمله آب‌های زیرزمینی، خاک و هوا انجامیده و در مواردی وقوع این آسیب‌ها به‌صورت مستند در تحقیقات گزارش شده است (Bittle, 2020: 132).

به شدت دل‌بسته‌ی آن برای حمایت از سرمایه‌اند: وضع محدود مقررات جدید (Friedrichs & Rothe, 2020)؛ از نظر نگارندگان این‌گونه خواهد بود که دولت‌ها از طریق سازوکارهای گوناگون مقررات جدید را وضع نمی‌کنند؛ یعنی با طولانی‌سازی فرایند ارائه‌ی لوایح، عدم تصویب آیین‌نامه‌های اجرایی، طرح بن‌بست‌ها و تأخیر انجام تحقیقات و عدم تهیه‌ی گزارش‌های لازم، نیازشناسی و بسیاری موانع دیگر به‌راستی سد می‌بندند و بدین ترتیب با پیچیده‌سازی ظاهری و عامدانه‌ی برخی مسائل، مشکلات را از حالتی به حالت دیگر درمی‌آورند، بی‌آنکه قصد داشته باشند آن را واقعاً حل کنند؛ گویی هنوز وقت آن نرسیده تا بخت این مشکلات باز شود. همیشه با این جملات تکراری آنها روبه‌رو می‌شویم که در حال انجام کارشناسی هستیم، جنبه‌های پیچیده‌ی موضوع در حال شناخته شدن است. تصویب نیازمند سیر دیگری از مقررات است و امیدواریم به‌زودی به جمع‌بندی برسیم. هنوز به بررسی جامع نرسیده‌ایم و تیم کارشناسی‌مان به جد در حال کار بر روی معضلات است، به‌دنبال راهکار دانش‌محوریم. درحالی‌که پشت پرده با لابی و تردستی‌های مختلف و بر گردن این و آن انداختن، مدت‌هاست مشکل را دم در گذاشته‌اند. بنابراین، بسیار ساده‌تر است که اجازه ندهند مقررات وبال گردن سرمایه‌اندوزی تصویب شود تا اینکه مقررات مزاحم را از سر راه بردارند.

ارتباط مقررات‌گذاری و جرائم دولتی شرکتی تا آنجا در میان برخی جرم‌شناسان پیش رفته است که ما را با دو عبارت «تسخیر تنظیم‌گری» و «تسخیر دولتی»^۱ مواجه می‌کنند. هریک از این دو خود نشان می‌دهند که چگونگی مقررات‌گذاری به میل و سلیقه صنایع و شرکت‌ها توسط دولت‌های فاسد که تحت کنترل شرکت‌ها هستند، تعیین می‌شود (Pons-Hernández, 2022: 315). به نظر نگارندگان، مطالعه‌ی عقب‌گردهای مقررات‌گذاری به ما می‌آموزد که اگر بخواهیم واقعاً درک کنیم که چرا در یک حوزه مقررات‌گذاری صورت می‌گیرد و یا اینکه چرا به‌رغم تأخیر فراوان هنوز صورت نگرفته است، باید زمینه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی یک کشور را بکاوییم و بررسی کنیم که چگونه سرمایه‌داری می‌تواند حتی از اضرار خود هم به بهترین نحو استفاده کند.

۲.۴. مقررات‌گذاری

چگونه می‌توانیم مقرراتی را که دولت‌ها برای کنترل شرکت‌ها به آنها تحمیل می‌کنند و آنها را عقب نگه می‌دارد، به نفع حمایت از سرمایه و سوداندوزی شرکت‌ها و دولت‌ها توجیه کنیم؟ آیا ظاهر و باطن این مقررات یکی است؟ به‌نظر می‌رسد مقررات که در ظاهر محدودیت در انباشت

۱. مراد از این مفاهیم آن است که با اینکه دولت‌ها مسئولیت تنظیم‌گری را بر عهده دارند، ولی عملاً شرکت‌ها ختمی‌ها و حتی جزئیات مقررات‌گذاری را برای دولت‌ها تعیین می‌کنند و به این ترتیب فرایند تنظیم‌گری را تسخیر می‌کنند.

سرمایه برقرار و علیه نیات شرکت‌ها اعمال می‌شوند، در واقع، پارامترهای انباشت سرمایه را تعیین می‌کنند و بنابراین، خود بخشی از هسته تسریع جرائم دولتی شرکتی هستند (Ciocchini & Greener, 2023: 3).^۱ وایت (۲۰۱۴: ۲۴۰-۲۴۱) معتقد است که مقررات عامدانه به‌گونه‌ای وضع می‌شوند که نتوان پاسخ درستی به مسئله از درون آنها یافت؛ دولت‌ها مقررات‌گذاری ساختگی را به کار می‌گیرند تا نشان دهند می‌توانند قدرت شرکت‌ها را مهار و از رفتار آسیب‌رسان آنها بکاهند و به این ترتیب موثرانه مداخله کنند، اما ماجرای این مقررات چیز دیگری است. در یک سازش کاملاً آگاهانه و مبتنی بر خواست هر دو طرف، دولت‌ها مقررات را به صورت معیوب، نارسا و ناتمام می‌نویسند تا به‌رغم خواست ظاهری برای حل مسائل، نشود از هستی ساقطشان کرد و برعکس، برای آن مشکلات فرصت خرید و با مانع‌تراشی‌های مختلف، آن را دوباره سروسامان داد و از این درزهای قانونی، معاش شرکت‌ها را تأمین کرد. به نظر نگارندگان، تمام سروصدای دولتی‌ها برای کارزار مبارزه با جرائم شرکتی، موقتی است و به‌زودی خاموش می‌شود و جای آن را تلاش‌های بی‌سروصدای جمعی برای حمایت از شرکت و زنده نگاه داشتن آن مشکلات و هم‌رسانی با سرمایه می‌گیرد. در این سیستم، اجرای یک مقررہ نیازمند وضع مقررہ دیگر و همین وابستگی تا انتها پیش می‌رود و خط تولید مشکلات هیچ‌گاه از کار نمی‌افتد. بنابراین، این یادگاری منتقدان را فراموش نخواهیم کرد که اگر احیاناً می‌بینید که دولت‌ها به تب و تاب مقررات‌گذاری افتاده‌اند، بدانید که هدف از این به ظاهر ریسک کردن، تمهید محافظت بیشتر از سرمایه است تا حمایت از ما و زیست‌کره‌مان.^۲ دولت‌ها با وضع مقررات، محدودیت‌ها را رسم می‌کنند و به شرکت‌ها برای فعالیت‌های آسیب‌رسانشان چراغ سبز نشان می‌دهند (Whyte, 2016). بنابراین، محدودیت‌گذاری، در درون خود نوعی تجویز به‌همراه دارد و اگر بدانیم که دولت‌ها در عمل همیشه برای اجرای نظارت، دست روی دست می‌گذارند، کاملاً درک خواهیم کرد که همه چیز برای نفع سرمایه به یکباره عوض می‌شود (Michalowski & Brown, 2020).

۱. اگر به این فرض که مقررات‌گذاری پروژه‌ای مهم برای دولت‌ها جهت کمک به شرکت‌هاست، باور نداشته باشیم، آن وقت چگونه باید پیوسته دور باطل شکست‌های مقررات‌گذاری را توجیه کنیم؟

۲. برای مثال در ایالات متحده می‌توان شرکت‌ها را به‌سبب رفتار مجرمانه هریک از کارکنانش که در راستای منافع شرکت انجام شود، از لحاظ کیفری مسئول دانست. با وجود این، بیتل (۲۰۲۰)، می‌گوید که این شیوه بسیار گسترده پذیرش مسئولیت کیفری نیابتی به‌صورت اصولی نشان‌دهنده انعطاف‌ناپذیری این نظام کیفری و اقتدار آن در برابر هرگونه خطای شرکتی است؛ گویی هر روز جنایات و جرائم شرکت‌ها در صدر اخبار است و میزهای قضات همیشه پر از این پرونده‌هاست و هیچ‌گاه از آن خالی نمی‌شود. اما این قوانین فقط روی کاغذ خوب می‌درخشند و در عمل اگر اغراق نگوییم، هیچ خبری از اجرای آنها نیست. استاندارد بسیار سخت‌گیرانه در وضع قانون یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد که آن قانون هیچ‌گاه عملاً قانون نخواهد ماند و بنابراین هیچ بحرانی در کار نیست؛ شرکت‌ها به‌ندرت در معرض اتهام قرار می‌گیرند، محکوم یا مجازات می‌شوند؛ بنابراین، وقتی که عملاً شرکت‌ها در برابر کشتن انسان‌ها مصونیت دارند، چه نیازی است که قانون را اصلاح کنیم و آنها را به طرز درستی مسئول بشناسیم!

(84; Michalowski, 2020: 120 و شرکت‌ها و دولت‌ها روح و ماهیت مقررات‌گذاری را می‌دزدند و به نفع خود مصادره به مطلوب می‌کنند. به نظر نگارندگان، این مقررات‌گذاری تنها بخش کوچکی از آزادی‌های شرکت‌ها را محدود می‌کند و از این‌رو، شرکت‌ها در بخش‌های گسترده‌تر آزادانه فعالیت‌ها خود را توسعه می‌دهند. به قول تامز و وایت (۲۰۲۰: ۱۸)، «ویژگی اصلی مقررات، بازتولید شرایطی است که در چارچوب آن، سرمایه بتواند خود را بازتولید کند» (Tombs & Whyte, 2020: 18).

دولت‌ها با قانونی‌سازی آسیب‌رسانی، مجوز تولید آسیب را صادر و آن را عادی‌سازی می‌کنند. بدین ترتیب، در جریانی از متعارف‌سازی قرار داریم که ناشی از رابطه همزیستی میان دولت‌ها و شرکت‌هاست و تا آنجا پیش می‌رود که حتی مردم را نیز بی‌تفاوتی می‌کند؛ مردم آسیب را می‌بینند، ولی به خاطر عادی‌سازی، هیچ‌گاه احساس نمی‌کنند که جرمی اتفاق افتاده است یا رابطه سببیت میان این فعالیت‌ها و زیان‌آفرینی وجود دارد^۱ (حاجی بیگی و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۷۰-۳۷۱). تکرار بی‌وقفه این فعالیت‌های آسیب‌رسان آن را نمایان می‌کند، ولی چون مردم آن را جرم از طرف دولت‌ها و شرکت‌ها نمی‌دانند، با اینکه روبه‌روی چشمانمان قرار دارند، گویی به صورت خیالی ناپدید شده‌اند (Tombs & Whyte, 2020: 21).

۵. نتیجه

نئولیبرالیسم هیچ‌گاه دست‌بردار سرمایه نبوده و به همین سبب، با ترفند جرم‌انگاری جرائم شرکتی، رؤیاهای منتقدان را نارس می‌چیند و نمی‌گذارد تا حقیقت دولت‌های مجرم آشکار شود. مجرم دانستن شرکت‌ها در غیاب دولت‌ها پروژه‌ای است که هرچند محدودیت‌هایی در بازتولید سرمایه ایجاد می‌کند، ولی دولت به‌مثابه کنشگر اصلی را از مهلکه نجات می‌دهد؛ همین پاسخ‌های سطحی و سبک، پیروزی‌های ظاهری را در دل برخی منتقدان می‌نشانند و بسیاری را به وضع موجود راضی می‌کند تا به دنبال مقصر اصلی نگردند. بنابراین، زرق و برق جرائم شرکتی به‌عنوان موفقیت کوچک، می‌تواند مانعی بزرگ برای رسیدن به ثمره نهایی و به رسمیت شناختن حضور دولت‌ها در عرصه ارتکاب این‌گونه جرائم باشد.

سیاست‌های نئولیبرالیستی از طریق حذف دولت‌ها از صحنه جرائم شرکتی، با موفقیت خشونت‌ها، قتل‌ها و آسیب‌های شرکتی را غیرسیاسی کرده‌اند و چه پیروزی‌هایی می‌تواند بزرگ‌تر از این باشد. با این حال، جرم‌شناسان انتقادی دیگر از جنگ با دولت‌ها نمی‌ترسند و در رویارویی با قدرت، شگفتی می‌آفرینند؛ ارائه چارچوب نظری برای توجیه مداخله‌گری دولت، افشای رابطه

۱. برای مطالعه بیشتر راجع به چالش‌های رابطه سببیت در رابطه با ارتکاب جرائم زیست‌محیطی توسط شرکت‌ها ر.ک: حاجی بیگی و همکاران، ۱۴۰۲.

همزیستی و مقررات‌گذاری و مقررات‌زدایی به نفع شرکت‌ها، به‌درستی از مهم‌ترین مواجهه‌های نظری جرم‌شناسی انتقادی با وضعیت پیچیده جرم است، طوری که به‌واسطه‌ی دیدگاه‌های جدید به این نتیجه خواهیم رسید که ابتکار عمل واقعی در دستان آلوده دولت‌هاست.^۱ مطالعات جرم‌شناسی انتقادی نشان داده‌اند که جرم بیش از هر چیزی، امری سیاسی است که با توجه به مناسبات قدرت پیوسته پیچیده‌تر می‌شود. حتی در مقررات‌گذاری‌ها و مقررات‌زدایی‌ها به بهانه‌های ارتقای کیفیت زندگی، توسعه یا رشد اقتصادی، نیز غرضی سیاسی نهفته است که می‌تواند جانی دوباره به همکاری‌های دولت‌ها و شرکت‌ها ببخشد و این‌گونه است که بروکراسی حتی یقه عدالت‌خواهی را می‌گیرد و مقررات‌گذاری‌های تودرتو و مقررات‌زدایی‌هایی بدون مینا، اجازه نمی‌دهند تا آسیب‌ها از گردونه عادی بودن خارج شوند. بنابراین، دولت‌هایی که نماینده مبارزه با ظلم بوده‌اند، اکنون خود تجسمی از ظلم شده‌اند. اگر بخواهیم به پرسش اصلی مقاله برگردیم، خواهیم گفت که جرم‌شناسان انتقادی همکاری‌های دولت و شرکت‌ها را در یک لحظه‌ی قصور یا تبانی نمی‌نگرد، و بر همین اساس جرم‌شناسان را به بازنگری در روابط میان این دو نهاد و سوداندوزی آنها برای یکدیگر و ضرررسانی برای دیگران، دعوت می‌کنند. یکی از تأثیرات این دعوت، دقت دوباره بر فرایند مقررات‌گذاری و مقررات‌زدایی است که دولت‌ها صورت می‌دهند و با اتکا بر آن امور را مدیریت می‌کنند؛ در بطن این فرایند، توافق همیشگی دولت‌ها و شرکت‌ها بر حداکثر سودرسانی نهفته است. بنابراین، این فراخوان بهتر از مطالعه صرف جرائم دولتی و یا جرائم شرکتی می‌تواند نقاط مبهم و خلأهای تحقیقاتی را آشکار سازد و ابعاد آسیب‌رسان همکاری‌ها را برجسته کند.

به همین دلایل مهم، به‌زعم منتقدان به تمرکز کامل بر جرائم دولتی شرکتی نیاز داریم؛ اگر این جرائم را به سطح شکست در همکاری‌هایی انقطاعی فرو بکاهیم، هرگز نخواهیم توانست از مکرهای نئولیبرالیسم رهایی یابیم. ماجرای پیچیده این جرائم از همزیستی دولت‌ها و شرکت‌ها و تلاش‌های بی‌پایانشان برای سرمایه آب می‌خورد و نتیجه طبیعی توسعه همکاری‌های آنان در شرایطی که آسیب‌های حاصله کشف، تحلیل و جرم‌انگاری نشده باشد، بی‌شک زنجیره‌ای از آسیب‌ها خواهد بود که در نبود هراس اخلاقی از این جرائم، به پای هزینه‌های تجارت و پیشرفت گذاشته می‌شود. درحالی‌که روزانه بزهکاران جرائم خیابانی را به خاطر خشونت‌های عریانشان به زندان می‌فرستیم، باید توجهمان را به خشونت آهسته و حتی بی‌پروای دولت‌ها و شرکت‌ها نیز جلب کنیم. یکی از اقداماتی که می‌توانیم در این خصوص انجام دهیم، افزایش مطالعه

۱. حتی بنا بر برخی پژوهش‌ها، تمامی فروش جرائم شرکتی، دولت‌ها به نوعی مداخله می‌کنند (Rothe, 2020).

جرم‌شناسی راجع به جرائم دولتی، شرکتی و دولتی شرکتی است تا از طریق فرایند آگاه‌سازی‌ها، نیروهای مقابله با این جرائم را بهبود ببخشیم.

منابع

الف) فارسی

۱. آشوری، داریوش (۱۴۰۱). دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی). چ سی‌ودوم، تهران: مروارید.
۲. حاجی بیگی، سحر؛ عالی‌پور، حسن؛ پاکزاد، بتول (۱۴۰۲). «رابطه استناد در جرائم زیست‌محیطی در پرتو عاریتی‌سازی مسئولیت کیفری؛ چالش‌ها و رهیافت‌ها». *مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی*، ۱۱(۲۱).
۳. دانش ناری، حمیدرضا (۱۴۰۱). «پیشگیری از جرائم شرکتی در پرتو الگوی مدیریت فرهنگ سازمانی». *فصلنامه علمی دیدگاه‌های حقوق قضائی*، ۲۷(۹۸)، ۲۵۵-۲۳۵.
۴. دانش ناری، حمیدرضا؛ عباسی مرویان، فوزان (۱۴۰۲). «ارزیابی حالت خطرناک شرکت‌ها در پرتو مدل فرهنگ سازمانی شاین مطالعه موردی مؤسسه مالی اعتباری ثامن‌الحجج». *فصلنامه تعالی حقوق*، ۱۴(۱)، ۳۶-۳.
۵. دکسردی، والتر اس. (۱۳۹۲). *جرم‌شناسی انتقادی معاصر*. ترجمه مهرداد رایجیان اصلی و حمیدرضا دانش‌ناری، چ اول، تهران: دادگستر.
۶. سندل، مایکل (۱۴۰۰). *لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت*. ترجمه حسن افشار، چ سوم، تهران: نشر مرکز.
۷. شاملو، باقر؛ دانش ناری، حمیدرضا (۱۳۹۷). «رابطه دوسویه ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های شرکتی و فرهنگ سازمانی جرم‌زا». *مجله حقوقی دادگستری*، ۸۲(۱۰۲)، ۷۹-۵۵.
۸. شمس، عبدالحمید (۱۳۷۲). «اثرات خصوصی‌سازی و مقررات زدایی»، *فصلنامه دانش مدیریت*، ۲۲(۱)، ۴۲-۴۹.
۹. شیرعلی، اسماعیل (۱۳۹۹). «سیاست‌های تعدیل ساختاری در دولت‌سازندگی و شاخص‌های فلاکت اقتصادی در ایران». *ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۳(۳)، ۱۸۹-۲۱۴.
۱۰. شیری، عباس (۱۳۹۹). بررسی ابعاد سیاست‌گذاری جرم دولتی در ایران». *فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی*، ۴(۴)، ۲۰۹-۱۹۳.
۱۱. شیری، عباس؛ جعفرپور صادق، الهام (۱۴۰۰). *گونه‌شناسی جرائم دولتی مبتنی بر قوانین غیرقانونی و فاقد مشروعیت*، *مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۵۱(۲)، ۳۷۱-۳۴۵.
۱۲. صادقی‌نژاد نائینی، مجید (۱۳۹۶). تحلیل جرائم شرکتی در پرتو نظام‌های اقتصادی». *مجله حقوقی دادگستری*، ۸۱(۹۹)، ۲۲۷-۲۰۱.

۱۳. عبداللهی، افشین؛ فرازمهر، جواد (۱۳۹۸). امکان اعمال ضمانت‌اجراهای کیفری در مورد اشخاص حقوقی حقوق عمومی. «فصلنامه پژوهش حقوق کیفری»، ۷(۲۶)، ۲۸۴-۲۵۱.
۱۴. غلامی دون، حسین؛ کسائی، الهه سادات (۱۴۰۰). «رویکردی جرم‌شناختی به چالش‌های نظام سیاسی اقتصادی نئولیبرال با نگاهی به شرایط کرونایی»، پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، ۹(۱۷)، ۱۲۷-۱۵۱.
۱۵. غلامی، حسین؛ غلامی، نبی‌اله (۱۳۹۹). جرم حکومتی؛ رویکردی نوین در تحلیل آسیب‌های اجتماعی (مورد مطالعه؛ کودکان خیابانی شهر تهران). «فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران»، ۹(۲)، ۵۱۸-۴۹۷.
۱۶. قورچی بیگی، مجید (۱۳۹۸). «تحلیل کیفی از بزهداری یقه‌سفیدها: فهم زمینه‌ها و انگیزه‌ها». «فصلنامه مسائل اجتماعی ایران»، ۱۰(۱)، ۲۳۸-۲۱۷.
۱۷. مهرا، نسرین؛ پروینی، مهدی (۱۳۹۶). «اقتصاد سیاسی بزهداری دولت در نظام اقتدارگرای فراگیر». ۲۰(۸۰)، ۱۱۳-۱۳۳.
۱۸. میرمجیدی، سپیده؛ حبیب‌زاده، محمدجعفر؛ فرجیها، محمد؛ امید، جلیل (۱۳۹۵). «تحلیل برساخت‌گرایانه فرایند جرم‌انگاری در ایران بر اساس نظریه واقعیت اجتماعی جرم». ۲۴(۱۴)، ۱۴۵-۱۷۲.
۱۹. ناظمی‌پور، محمد؛ رایجیان اصلی، مهرداد؛ محمودی جانکی، فیروز؛ الهی منش، محمدرضا (۱۴۰۱). «رویکرد آسیب اجتماعی‌شناسی به جرم محکومیت و کاربست پاسخ‌گذاری به آن». «مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی»، ۱۰(۲۰)، ۳۹۰-۳۴۷.
۲۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۰). از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی‌شناسی مجله تحقیقات حقوقی (یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها)، ضمیمه شماره ۵۶.
۲۱. نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ گلدوزیان، حسین (۱۳۹۷). «جرم‌شناسی پست‌مدرن و رویکرد آن به جرم و علت‌شناسی جنایی». «فصلنامه پژوهش حقوق کیفری»، ۶(۲۳)، ۹-۴۶.
۲۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ هاشم بیگی، حمید (۱۳۹۷). «دانشنامه جرم‌شناسی». چ پنجم، تهران: گنج دانش.

ب) انگلیسی

23. Bernal, C., Forero, A., & Rivera, I. (2014). State-corporate crime and social harm in the Spanish crisis. *State Crime J.*, 3, 220.
24. Bernat, I., & Whyte, D. (2019). State-Corporate Crimes. *The Handbook of White-Collar Crime*, 127-138.
25. Bittle, S. (2020). In the land of corporate impunity: corporate killing law in the United States. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(2), 131-139.
26. Braithwaite, J. (2020). Regulatory mix, collective efficacy, and crimes of the powerful. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(1), 62-71.

27. Burns, R. (2015). Corporate crimes and the problems of enforcement. In *The Routledge international handbook of the crimes of the powerful* (pp. 157-171). Routledge.
28. Ciocchini, P., & Greener, J. (2023). Regimes of extreme permission in Southeast Asia: Theorizing state-corporate crime in the global south. *The British Journal of Criminology*, 63(5), 1309-1326.
29. Epstein, G. A. (2005). Financialization and the world economy, Edward Elagr.
30. Finley, L., & Esposito, L. (2014). "Digital blackwater": The National Security Administration, telecommunications companies and state-corporate crime. *State Crime J.*, 3, 182.
31. Friedrichs, D. O. (2015). Crimes of the powerful and the definition of crime. In *The Routledge international handbook of the crimes of the powerful* (pp. 39-49). Routledge.
32. Friedrichs, D. O., & Rothe, D. L. (2014). State-corporate crime and major financial institutions: Interrogating an absence. *State Crime Journal*, 3(2), 146-162.
33. Friedrichs, D. O., & Rothe, D. L. (2020). Regulatory rollback and white-collar crime in the era of trump: The challenges of perspective. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(2), 95-102.
34. Hiller, P. (2005). Korruption und Netzwerke. Konfusionen im Schema von Organisation und Gesellschaft, 26(1), 57-78. <https://doi.org/doi:10.1515/zfrs-2005-0104>
35. Kramer, R. C. (2016). State crime, the prophetic voice and public criminology activism. *Critical Criminology*, 24, 519-532.
36. Kramer, R. C., Michalowski, R. J., & Kauzlarich, D. (2002). The origins and development of the concept and theory of state-corporate crime. *Crime & delinquency*, 48(2), 263-282.
37. Lasslett, K. (2010). Scientific Method and the Crimes of the Powerful. *Critical Criminology*, 18, 211-228.
38. MacManus, T. (2016). The denial industry: Public relations, 'crisis management' and corporate crime. *The International Journal of Human Rights*, 20(6), 785-797.
39. Michalowski, R. (2020). The necropolitics of regulation. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(2), 83-85.
40. Michalowski, R., & Brown, M. (2020). Poisoning for profit: Regulatory rollbacks, public health, and state-facilitated corporate crime. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(2), 113-122.
41. Nash, B. (2017). Dawn I. Rothe and David Kauzlarich, Crimes of the powerful: An introduction.
42. Pons-Hernández, M. (2022). Power (ful) connections: Exploring the revolving doors phenomenon as a form of state-corporate crime. *Critical Criminology*, 30(2), 305-320.
43. Rothe, D. L. (2020). Moving beyond abstract typologies? Overview of state and state-corporate crime. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(1), 7-15.
44. Ruggiero, V. (2015). Justifying the crimes of the powerful. In *The Routledge international handbook of the crimes of the powerful* (pp. 62-72). Routledge.

45. Snider, L. (2020). Beyond Trump: Neoliberal capitalism and the abolition of corporate crime. *Journal of White Collar and Corporate Crime*, 1(2), 86-94.
46. Tombs, S., & Whyte, D. (2003). Unmasking the Crimes of the Powerful. *Critical criminology*, 11(3), 217-236.
47. Tombs, S., & Whyte, D. (2020). The shifting imaginaries of corporate crime. *Journal of white collar and corporate crime*, 1(1), 16-23.
48. Whyte, D. (2014). Regimes of permission and state-corporate crime. *State Crime J.*, 3, 237.
49. Whyte, D. (2016). It's common sense, stupid! Corporate crime and techniques of neutralization in the automobile industry. *Crime, Law and Social Change*, 66, 165-181.